



کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی  
۱۵۲





کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی  
کتاب: سيرة الاعظم  
مؤلف: محمد حسن بن محمد ابراهيم بن محمد  
مترجم: هاشم روضه خان  
موضوع:  
شمارهٔ قفسه: ۱۵۲۲۷

9. V. 81

شماره قفسه ۱۵۲۲۷



10227  
9.751

1871 12B

اور حضرت محمد  
صلوات اللہ علیہ  
وآلہٖ وسلم  
وہی ہے جس نے  
اس دنیا کو  
ساخت و ساز کیا  
اور اس میں  
ہر شے کو  
مقرر کیا ہے  
اور اس میں  
ہر شے کو  
مقرر کیا ہے

[illegible]

این سخن از غایت آنکه عجز است که سعادتی که باطن است باطن را که استواران او را و  
 ناکند و خرج ظاهر شود و البته نسبت آنکه سخن است ظاهر از آنکه



کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
کتاب سیر الاعمین  
مؤلف محمد حسن بن محمد ابراهیم نیری  
ترجم فهم روضه خان  
موضوع  
شماره قفسه ۱۵۲۲۷

9. VDI

١٥٢٢٧ شماره قفسه



1822v  
9. val

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰

[illegible]



بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام  
على  
أشرف الخلق محمد وآله الطاهرين ولعنة الله على أعدائهم ومخالفهم  
وغاصب حقهم ومنكفنا كلام جميعين إلى يوم الدين ما تجد  
جنتي كودعهم قبله بالطاق رب الكريم محمد بن محمد ابراهيم  
تراب نعال الواعظين والذكرين جرج عظماء اعلام وفضلاء انام  
صلوات الله عليهم تسريها وكوشها ونشرها جند سيد المرسلين والاعوان  
صلوات الله عليهم جميعين كرم الله وفضلهم ونايف بساطهم اذ الله  
اجرم وحق والله ما اقدروا على الله مقامهم وحشهم الله صمدان  
حقوقه الشئ العظماء والمحدثين وقمر العقدا والمجددين آية الله في الارض  
الارضين مولانا علامه في كمال سر والاهتمام ونشرها جند سيد المرسلين  
عليهم السلام عبيد زكوة نزيديك بوجه آثاره وبنده مدام محمد  
المولى

ندرس کرد و کمال سعادت بر توبه رسید که مغرب محی الدین و المند هب الله  
الغریب الخیر کردید نه بار را علی الله مقام فی الجنة و حشره الله مع الامه علیهم  
السلام در کتب فارسیه آنجناب موقوفه کرد احوال فرمال ابرالموید و سید الصمد  
و قید الحرفین مطهر النبی بجلالنا و اما مناعی بنی طالب صلوات الله علیه و آله  
اگر چه راده نداشتن آن را در جنت بهیم حواء القوت شد اما غریبنا  
محمد و صفی رز استماع احوال فرمال آن امام که استغفر خودم بود که بر اندر نا  
و مولانا و سیدنا فخر الدار که آقا تید احمد الحسینی بنویسند در این باب  
آن جناب فرمود اند که این مقدر لا اله الا الله بنی بنیته لایم بعد الله و اما  
العباده صلوات الله با عدم قابلیت و مناسبت تا صف بجز در مشرب  
یوسف کرده بجهت مبالغه و امر را جدا و جدا قیام در این حضرت سید المرسلین  
علیه و آباءه السلام الله اقام بر درگاه و کریم بنویسند در آخر هر فصل  
بنام ستران را بنویسند که فی رز مصیبت سرور شهیدان و سید جوانان و کرام  
باشد چنانچه بعد از ذکر فضیلت و کرمیست موقوفه از است حدیثه و غیره نیست  
بر باب خبره و اصحاب خبر به غیر ذکر اصحاب موجب مکرر از بعضی مطالب میوه

لله آید و جند و انرا اتمه اعظم صلوات الله علیه و آله و سلم مستقر بقیه و آ  
رذیله و ریح منیر و کتب منیر و رافقه و عامه نشر آما شیخ فخر و کشف الغ  
و شرح فی البلاغه و عوالم العلوم و جیب البیتر و کتاب کمال بنیتر و بیتر  
البنی اعظم کوفه و بعضی در کتب بر مرآت ایداد بینا و جرج امید و درم کانی  
اگر کمال اثر در در کتب مصیبت آن سرور در قلوب شیعیان ابرالموید صید  
علیه صلوات الله علیه الا که بعد از فضل و مناقب آن سرور بطن احوام  
سبب الا اعظمی و الله الا که بنی محمد و ملاقی فی حق و عانی الا با الله  
علیه توکل و الید الیمن و مشتم است بر چند باب و حاتم  
اما باب اول در ذکر و فایده که بعد از گفتن عثمان ملعون اتفاق  
و بیعت مهاجر و انصار با ابرالمویدان و نقی کردن ناکان بیعت با  
مومنان و آن مشتم است بر چند عشر و فسی مجلس اول در  
گردن بایر مومنان ۴ این نیز در اعظم است در کتب کلام و دیگر است  
که چنانچه عثمان ملعون گفته نه که با ابرالمویدان و انصار جمع شده و طایفه بایر با آن جمع شده  
به نزد ابرالمویدان و بعضی گفته اند که در برابر ابرالمویدان و انصار جمع شده و طایفه بایر با آن جمع شده  
فرموده

فرمودند که مرا اصحاب خبر و غیره با غیر ابراهیم نیست و هر که شهادت او را می بیند میگوید که  
ایستقامت همه گفتند ما بنی نورا غنییم و دیگر ابراهیم را غنییم و ابراهیم را غنییم و ابراهیم را غنییم  
حضرت سید مرتضی و بالاضافه گفتند انا لا نعظم احدا حق یمیر ملک یغیرنا  
از تو با غیر ابراهیم سرور و غنییم نه بر ابراهیم و نه بر غیر او نیست با این حدیث  
در همه بیشتر است باز حضرت فرموده امام کرد اندر ابراهیم را غنییم و ابراهیم را غنییم  
با شتم ابراهیم که و قسم فرزند بخداوند عالم که بغیر از الله ما تو بیعت کنیم بوضع  
راضی ابراهیم شد نشیند که الله ما نحن جید الا فی حق السلام الا فی  
الفساد و الفتنه الا لاختلاف الله تر قسم جید سیدیم که بنیتر ابراهیم را  
و با صاحب السلام را غنییم و شهادت غیر ما فتنه و فساد آن حضرت فرمودند که  
چنانچه است بنیتر سیدیم که بیعت نمودن بهمان راضی غنییم و غنییم ابراهیم را  
عنه آن حضرت اتفاق افتاد و بعضی گفته اند در برابر عثمان ملعون اتفاق  
اتفاق افتاد بر آن حضرت مسجد ترسیف او دیندار و صاحب که از ابراهیم را  
از حضرت بنویسند و بعضی گفته اند در دست داشته و بر کمان کینه فرموده  
و آن روز همه جمع و مردم در مسجد جمع شدند و آن حضرت آمدند و بر سر بالا  
رفتند این باب اول در شرح اجماع البلاغه را ابو جعفر السواد و ابیله است

کتاب  
تاریخ  
بنی  
امیه



که در آن روز هجری در جوار سینه مشهور المیتیم در قاعه منبر رافع و مالک بن خلد و ابوالقاسم  
 انصار و عمار با سر عطاء ابی طالب را بر او از این امر دانستند و عطاء را و صاحب  
 و جهاد و جانشین آن حضرت را مذکور است و مردم با این معرفت کردند و هر یک  
 از آن عطاء و عطاء را آن صاحب خواندند و آن حضرت را بر او عطاء بکر تمام  
 مسلمانان تفصیل دادند و آن حضرت بیعت کردند و اول کسی که با آن حضرت بیعت  
 عوف بن علی بن جحس حبیب بن ذبیح بن ابی امر است بعد کرد گفت انا لله و انا  
 الیه و ارجعون اول کسی که الله اعلم بادست تر بیعت عوف و جحس دست طهر شد  
 عطاء حبیب گفت ای امر یا امام حق اهد رید و بعد از آن از بیعت خود  
 و بعد از آن دیگر بیعت عطاء و جحس بعد از آن بدو عطاء بن سنان را آوردند  
 حضرت فرمود یا یحیی قال لا حتی یتبایع الناس و الله ما علیک فی بیعتی  
 بیعت کن بعد گفت بیعت عطاء تمام مردم بیعت کردند و بعد از آن که از من بود  
 مافو شرا اهد رید آن حضرت دست فرمودند دست رز او بردارید پس عطاء  
 بنی عمر را آوردند که بیعت کند و این مصلحت طهر تا الله مردم بیعت نمایند آن  
 حضرت فرمود که عطاء بیعت کند که راغب بن عطاء که عطاء بن سنان است و آن حضرت گفت  
 یا امیر المومنین و عقی آن حضرت عطاء را امر حق فرما که کردن او را بر من نظر  
 فرموده او را و الله در بیعت عطاء او عهد بشوم و تمام انصار تا بن بر گزیده بر او کار

بیعت

دو قایمیکه بعد از عتی شد

بیعت کردند و بعد از آن عطاء بن سنان را بیعت کردند و بعد از آن که از من بود  
 و ابو سعید خدری و عطاء بن سنان را بیعت کردند و بعد از آن که از من بود  
 عتی را که در روز قتل عتی حیدر بن آن بر این عتی در آن کشته شد و در آن  
 شب رفت بر نزد عتی بن سنان و آن بر این را با آن کشت و در آن وقت  
 و جحس نظر اهد شد بر آن مرافقه و عطاء اهد شد و ضم این را به عطاء  
 و در امر سر و کوشش عطاء و عطاء و عطاء و عطاء و عطاء و عطاء و عطاء و عطاء  
 منبر تر لب بردند و آن روز شبانه نو دهم شد و عطاء را که عطاء بن سنان را  
 بجا آوردند و عطاء بن سنان را فرستاد و عطاء بن سنان را فرستاد و عطاء بن سنان را  
 التفتیم یمینا و شمالا فقال لا یقولون رجالا یمینکم عندا قد  
 عطاء بن سنان را فرستاد و عطاء بن سنان را فرستاد و عطاء بن سنان را  
 کتبوا الخیول الفارصة حصانا فی ابطال الحق و قنا بی بیعت  
 جب در است منتف نه فرمودند عطاء را که در امر سر و کوشش عطاء  
 و عطاء و عطاء و عطاء و عطاء و عطاء و عطاء و عطاء و عطاء و عطاء و عطاء  
 عطاء بن سنان را فرستاد و عطاء بن سنان را فرستاد و عطاء بن سنان را

و در این شبانه نو دهم شد و عطاء را که عطاء بن سنان را

عطاء بن سنان

دو قایمیکه بعد از عتی شد

عطاء بن سنان را بیعت کردند و بعد از آن که از من بود  
 و ابو سعید خدری و عطاء بن سنان را بیعت کردند و بعد از آن که از من بود  
 عتی را که در روز قتل عتی حیدر بن آن بر این عتی در آن کشته شد و در آن  
 شب رفت بر نزد عتی بن سنان و آن بر این را با آن کشت و در آن وقت  
 و جحس نظر اهد شد بر آن مرافقه و عطاء اهد شد و ضم این را به عطاء  
 و در امر سر و کوشش عطاء و عطاء و عطاء و عطاء و عطاء و عطاء و عطاء  
 منبر تر لب بردند و آن روز شبانه نو دهم شد و عطاء را که عطاء بن سنان را  
 بجا آوردند و عطاء بن سنان را فرستاد و عطاء بن سنان را فرستاد و عطاء بن سنان را  
 التفتیم یمینا و شمالا فقال لا یقولون رجالا یمینکم عندا قد  
 عطاء بن سنان را فرستاد و عطاء بن سنان را فرستاد و عطاء بن سنان را  
 کتبوا الخیول الفارصة حصانا فی ابطال الحق و قنا بی بیعت  
 جب در است منتف نه فرمودند عطاء را که در امر سر و کوشش عطاء  
 و عطاء و عطاء و عطاء و عطاء و عطاء و عطاء و عطاء و عطاء و عطاء و عطاء  
 عطاء بن سنان را فرستاد و عطاء بن سنان را فرستاد و عطاء بن سنان را

و در آن

دو قایمیکه بعد از عتی شد

عطاء بن سنان را بیعت کردند و بعد از آن که از من بود  
 و ابو سعید خدری و عطاء بن سنان را بیعت کردند و بعد از آن که از من بود  
 عتی را که در روز قتل عتی حیدر بن آن بر این عتی در آن کشته شد و در آن  
 شب رفت بر نزد عتی بن سنان و آن بر این را با آن کشت و در آن وقت  
 و جحس نظر اهد شد بر آن مرافقه و عطاء اهد شد و ضم این را به عطاء  
 و در امر سر و کوشش عطاء و عطاء و عطاء و عطاء و عطاء و عطاء و عطاء  
 منبر تر لب بردند و آن روز شبانه نو دهم شد و عطاء را که عطاء بن سنان را  
 بجا آوردند و عطاء بن سنان را فرستاد و عطاء بن سنان را فرستاد و عطاء بن سنان را  
 التفتیم یمینا و شمالا فقال لا یقولون رجالا یمینکم عندا قد  
 عطاء بن سنان را فرستاد و عطاء بن سنان را فرستاد و عطاء بن سنان را  
 کتبوا الخیول الفارصة حصانا فی ابطال الحق و قنا بی بیعت  
 جب در است منتف نه فرمودند عطاء را که در امر سر و کوشش عطاء  
 و عطاء و عطاء و عطاء و عطاء و عطاء و عطاء و عطاء و عطاء و عطاء و عطاء  
 عطاء بن سنان را فرستاد و عطاء بن سنان را فرستاد و عطاء بن سنان را



دوقاییکه بعد از عتیق نشند

میدانید که در روز عتیق عتیق بنی ابی طالب چه بود از آنکه فرمود بعد از عتیق بنی ابی طالب  
نابت التفت عتیق و گفت عتیق او با کانی به بدی بی ابی طالب را به بدی بی ابی طالب  
که حقیقی و تقی بیفر ماید و لکن اکثر هم لکن کار خود ایند گفت و به  
نزد حضرت امیر المومنین آمد و آنچه شنیده بود از آن منافقین بر وی آن  
حضرت رسیده حضرت فرمودند که اینک اولاد عتیق را در نظر کردن و در حق  
منهید هر عتیق حجت او و احباب او بیه است را در سیکوید که چه روز دیگر عتیق  
طیروز میر آمدند و در امیر المومنین حاضر نشدند و بعد از آن مردی و سید و  
نیز آمدند و نزد ایشان نشدند و بعد از آن طایفه از قریش آمدند و با منافقین  
نشدند و هر طایفه سرکش را با هم سخن گفتند پس ولید ابن عقیله بعثت آمد و گفت  
یا ابی الحسن بدر سیکوید تو هر یک از ما را با خود فرزند در عتیق بنا بده برادر و  
بدر برادریست بسته کنی و در برادر برادر را در لید که دانید و بدر برادر را در  
بدر در جلیک کنی و اولاد قریشی بود و به بدر برادران رسیده نزد عثمان  
آنچه رسیده و ما هم برادران و امثال تو ایم در میان اولاد عتیق منافق و باقی  
بعثت کردیم که آنچه در نزد عثمان با ما رسیده آن قدر با ما برساند و آن کم کنی

و لکن

منافقین  
نشان

دوقاییکه بعد از عتیق نشند

و کشید که عثمان را بکش و اگر کنی آنچه گفتیم ترک خواهیم کرد و بیست م فایض  
حضرت فرمودند جواب نشود آنچه گفتن من با شما فایض بیست بلکه با شما فایض  
اما آنچه گفتن من از سوال شما را که کرده ام من جایز نیست که جز در حق خدا بر شما  
و یا بر غیر شما فرودم و کم و زیاد نمایم و آنچه گفتن کشید که عثمان هر که را بکشد  
بعد که این را بکشتم و در روز گذشته بعد از بیعت عتیق و احباب خود آمد و آنچه شنیده  
بعد با بنی گفت و در یکدیگر جدا شدند باطنی رعایت و افتخاری گفت پس  
چنین این امر ظاهر شد پس عثمان را ابو الهیثم و ابو ایوب و مسلم بن صیف با کرد و دیگر  
بر خواستند به نزد حضرت امیر المومنین آمدند و در حق فایض آنحضرت شهادت  
کردند و عتیق کردند سبب بیعتی است که ایشان را فرستادند که مال در میان شما  
با است و بیعتی است خود و منی خود در میان ایشان و عرب و عجم مساوی قرار داد و با  
یکدیگر بیعتی است کرده اند و اهلین را طلب عثمان نمایند پس هر یک که شهادت  
دادند و سوگند کردند پس آن جناب در خانه بیرون آمدند و از هر یک پرسیدند  
و در الحاقه عتیق را در کرده بود و بر روی حق الله صفت و شهادت را کرده بود  
و بر کف کند داده بود و بر منبر بالا رفت پس خطبه در کمال فصاحت و بیعت بیعت فرمود

دوقاییکه بعد از عتیق نشند

که مشتمل بر عهد و نثار الله و درود حضرت رسالت بنا بر عتیق و بیعت با و از جمله فرمود  
مقتضی و تقی بیفر ماید یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و  
نشی و جعلناکم مشغولاً و قایل لیتاحذوا ان اکثرکم  
عند الله اقلکم یعنی اگر چه مردم ما را آفریدیم روز یکروز و روزی  
و ادیم شما را تعب و قیله با امر الله شما هفته نوید و کرامت بر شما در نزد  
خدا که است که تقوا او را یاده تر باشد پس آن سرور با و در زندگانی  
کرد و فرمود اطیعوا الله و اطیعوا الی رسول فان تقیتم فان  
الله لا یحب الاکافر یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید  
رسول خدا را و اگر و این را کرد و اطاعت بد رسیده خدا هست عتیق در  
که در آن راسی فرموده ای که و ما بر و انصار آ یا بر خدا و رسول منت  
سبب الله السلام بقیه فرموده ای بلکه خدا بر شما منت دارد که شما را با  
به ایت فرموده است اگر صلح با بنی سی فرمودیم ابو الحی و عاتر  
آنحضرت صفت بود که حق بعثت بر آمد از عیادت را بیفرمودند و بیعت  
اینکه دنیا که تمام آن روز فرستادند و در آن رعیت میباشند و آن  
که هر که را در غضب قرار داد و کلامت میکرد و اند منفری و فانی

خطبه ایست

مجا الفی  
حضرت امیر  
نصحت

دوقاییکه بعد از عتیق نشند

شهادت که بر آن عتیق شده با بنی سی باید شما را فریبش دهد و از آن هر که  
نماند و طلب کنید زیارت حضرت خدا را بر خود بوارسطه هر کس بر خطا ای کرده  
مردم انیم مالی و عتیق که در میان است که را در آن برد یکروز بیعت  
آن را تقسیم فرموده است و آن هر خداست و شما بنی که خدا بنی که قبول  
است که کرده اند و آن کتاب خداست که ما با آن قرار داریم و آنرا مسلم  
داشته ایم و عهد بفرموده است پس هر که با آن حاضر نه هر که که فرمود  
برود را بر آن که که بکشد خدا عتیق منید و یکجمله حکم میکند از آنکه بیعت  
نکرد و آنرا رسد الله صفتی است و اگر بنا ایله در این امر حق در بد حکایت  
عاقبت را به یار آید عتیق که آن سرور از سر فرود آمده و عاتر را بر عهد  
بنی عتیق قریش به نزد طلحه و زبیر فرستاد و این را طلحه و زبیر در آن وقت  
بر کوفته مسجد نشسته بودند و این را بر خوانده به نزد آنحضرت آمدند و در بیعت  
روان سرور نشسته پس حضرت بابان فرمود که شما را بجز قسم میباید بگویند  
شما بخوانی حق بمن بیعت بگردید و به نزد من بیایدید و ما با آن ندانید  
و من از آن گرامت داشتم گفتند بیایید بیعت فرمود با من عهد نه عتیق  
گفتند با گردیم فرمود پس به جز شما را با بیاید و دانسته است این که گفته

انما الله  
و عاتر را  
بر عهد



و روقا یحیکه بعد از عشق شد

گفتند ما با تو نیست عفویم بشرط آنکه در امور حکم نفرمای و امر را قطع نهائاً مگر بفرست  
و در جمیع امور با ما مشورت نهائاً و ما را بدلیل آن در آن است که تو خدا را می بیند و الحال  
چنینست نهائاً و امر را جاریست و از حکم میفرماید که با مطلق مشورت نهائاً و ما را در آن  
چنینست اییم پس حضرت فرمودند حال که اظهار کرامت عوفیه و هموند امید بشمار  
بجای آنکه بشکنم از خدا بر آن نمانم بگویند آری من شرا از حق که بر آن شوم و حب  
بهر است منع عفویم و بر شرا ظلم کرده ام گفتند معذرت فرمود حکم کرده ام و در بار  
یک از مسلمانان که خدمت واقع باشد یا حق مسلم را باطل نموده ام گفتند معذرت  
که چنین کرده باشم فرمود پس شرا چه جز از امور را که اهدا کردید که من عفویم  
نمائید گفتند همین را که اهدا کردیم که تو مخالفت عمر بن الخطاب بنوع عفویم  
کردن اموال و حق ما را بدلیل او در و کس که با ما و بر شراست و ما را و این  
مس و آن عفویم و چنین عفو احوال حضرت تبارک و تعالی و روز عا ثور و شبیه بانی  
قول است احوال آن بزرگوار در عفو کردید در دنیا مکیه اتمام تحت عفویم  
آن اشیا شد باین طوری و بدلیل او که کرده اند باز که گفتند و گفتند که ما  
آل عباد و قبیله فرس میمون رسول خدا را بکشتند و کشتند و میمون  
آندند با و در بند فرمودند یا اهل الکفر و الکفر یا اهل الکفر یا اهل الکفر

مطلوبہ کتاب  
کافیہ  
محتاج

فونی

که این بگوید  
خود بی شارا بخدا قسم میدهم آ یا مرا شنیده قالوا نعم آنت حسین و برادر تو  
علی بی آبی طالب و جدت و رسول الله گفتند بنو حسین بن علی شریک  
و جدت تو رسد خداست فرمود شارا بخدا قسم میدهم که آ یا میدانید این شریک غیر  
خداست که من حاضر کرده ام گفتند بنو حسین شارا بخدا قسم میدهم آ یا میدانید که این بنو عاصه  
را بخدا قسم میدهم که بر سر دردم گفتند بنو حسین که شارا بخدا قسم میدهم خدا که آ یا میدانید  
که بنو خدا بمن و برادر درم فرموده آنتما بیسیدای شبانیه اهل الجنة قالوا نعم  
فرمود آ یا که را گفته ام یا حدیث را اهرام و اهرام را حدیث کرده ام یا نتر را حدیث  
و بدع را حدیث کرده ام گفتند محمدا فرمود یقیم تستحیون و بی بصر فرمود  
حدیث میدانید گفتند آ یا که گفت همه را میدانیم گفت دست از تو بر خیزم و بر سر  
نیزشتم از لبت آ یا که بدین امر و اموت شد است که بی پدر بزرگوارم این خطبه را  
میخواند و جواب آن قوم شقاوت قاتل را شنیده از رخصه میخندیدیم که پدرم  
بخطبه حاضر آمد و داشتند از دیده نامبارکی با اختیار میرنجست و من بدین خطبه  
را شنیدم که از زبان زنی بیرون آمد مصطرب و هزمت ناک و در آخر از زبان  
کسی که در آن خطبه بعد سخن میزدیم و جواب قوم را طاعت ادوات شریفه بود  
جبرش فاما که دیده بعد آ یا که است که بشنود و جبرش فاما که در وقت اکت

درد و کرمیت

[illegible]

الشيخ  
سيد  
مكالمه في  
أخباره

ب  
حارث بن عبد المطلب

عن أبي بن

15

[illegible]



ۛ کر مصیت

خدا میگرداند اراقا کلام هر است که نشانی تو را فراموش کند با آن بیگانه شود که در  
سند بر سطح نور و دواعی و در تله و غفلت و غرض نهاده که امر را در جناب و در باطن امر  
پخته خفاست بلکه برآست از آن بیگانه عالم نبودن میثوب یا نیکه خداوند را در حق است  
و در آن با هر حرف و داده اند و زیاده الطاف و اشتیاق که نسبت بدو گناه شده  
خداست که بشناسد این را آن میثوبات خود نمائند و شاید که گفته تقدیر این  
پیغام این باشد که بسند حق و در وقت و در وقت فرموده که هر که در آن برساند  
و بسبب آن قانون و در قضا و در عقوبت هر که فرموده در سزا و شعلات برساند

و سيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون

مجلس دایم در اتمام حجت  
 باینکه فرمودند شما چه چیز را می دانید که گفتند که آنکه گفت  
 الخطاب را نمود و در قسمت کردن آنجا که مذکور شد حضرت فرمودند آقا چه گفتید  
 که با شما منور است کردم جدا قسم که مرا عیب نبود و شما را بان دست کردید  
 و آن را بر من قرار دادید و هر امریکه افتاد نظر کردم در کتاب خدا است  
 روح الطاف و امر را مواخا آن همه بجا آوردم و هر چه منور شد و غیر  
 خدا نبودم و املا آنچه گفتید در در قسمت مسأله مخوف انما منیت

22.

اتمام بحث نمودن امیرالمومنین ع

انتم بخت نموده اید و بخت  
در حق برافراخته باستم بلکه در شما که رسیده اید دیدیم که چنین میکرد و گفتند  
ما نیز مطلب نیز ناطق و کو یاست و اما آنچه گفتید در این اموال بگوئید  
و نیز آنچه ما بهم رسیده در اقل الله کرد و هر قدر بر شما رسیده بصفت  
بفرمود بشیر و نیز عهده الله در ایام کرده بفرمود و رسیده عهده و بخت  
این را تقصیر نمیداد و بسبب آن بر دیگران ترجیح غرضدار بلکه حقیقت و در روز  
قیامت نواب بقاء و جانی را خواهد داد و فرمودند و اندک اندک ما و شما را  
حق برگرداند و ما و شما را به جبر گردانیدار کند پس فرمودند و یار کند مردی را که  
چنین حق به بنده آن را یار کند و چنین ظلم به بنده آن را برگرداند بفرمودند  
الموعودین عا نامده مجموعی تعیین نوشند ما نیز مصفون که مجموعی مردم عثمان  
گشتند با مشورت جم و اجماع کرده ما نیز بخت نموده پس چنین نامه بنویسید  
بعیت از مردم شما و نیز هم بگردانید و از آن و اهل شما را بشیر از عهده  
به نزد بفرست و چنین نامه آن بفرست مجموعی بعنوان رسیده بفرست آن بفرست  
عذر کند و بنامه فتنه و فساد گذارست و در فتنه نامه او که گردانید این بفرست  
که برداشت نامه نوشت بر بر این عوام بدین مصفون که بسم الله الرحمن الرحیم  
هذه اکتاف من مملوین بنی آبی سفینان الی امیر المومنین

نامہ نو فتنہ ص ۴۱۱ اور بیت ۴  
بجہو بہ ملاحون

اتمام تحت عنوان امیرالمومنین

زبیبی بن عوام سلام علیک یا ائمه المؤمنین ورحمة الله و  
 بركاته اما بعد قد بايعت لك اهل الشام فاجابوا يا ائمه  
 فامة ابيات رز معون بن ابا سفيان بن زبير بن عوام سلام بر تو دارا ابر معون  
 منان اما بعد من بيعت تو را بر اهد نام عرض كردم و اين كه فتنه كردند  
 و بقسم كرد كه س خشنه بنی خود بیا بجانب كوفه و بعهر بنی زانكه سمر الجو  
 طالب عیاید زیرا كه بعد از كوفی آیند و شهر دیگر ملكی ز بر آو خوار اهد  
 مانده و من بيعت ز مردم ش ز بر طحی كرفتم كه بعد ز تو او خلیفه باشد  
 بسا حال طلب فتنه شان كنید و دعوت خوارانی هر س زید و مردم را بر طحی  
 عثمان بن حری كنید و برعت معاویه ثواب دست كنید و چون فامة معاویه بن زبیر  
 بسیار فتنی شد و فامة معاویه را بطونان داد و هر هر یکی كردند كه معاویه با فتنه  
 در مقام خوار اهد و ز آن روز فتنه با ابر الموصلی با فخر فرار اوند  
 و عزم كردند و اكر فو اید بنشاند طحی را ز بعضی اهد را هر نزد كه طحی عانی شد  
 بزبان یهودی و او را خطبه كرد و او قبول كرد و بطول الله طحی یهودی شد و طحی یهودی  
 شد و تا شش ماه یهودی شد و علامه حلی در كشف الحق ذكر كرده است كه مادر  
 طحی ناسی صعبه بود و در خضر مر و زانگاهان مشهور بود كه صاحب علم و ادبیت  
 بود ابو سفیان بدر معاویه با او ناكرد و بعد از آن عصبیه آله بدر طحی او را زید

1

در تمام حجت ابرار و عیون

گوید بعد از آن عبید الله بدر طلحه او را ترسید و بگریه و زاری و فریاد و گریه و زاری  
 زانکه و ابوسفیان را باب طلحه ترسید و فریاد و گریه و زاری و فریاد و گریه و زاری  
 را فرزند صعبه مادر طلحه گفت روز عبید الله است ز او پرسید چرا چنین  
 کردی قال الله او را با ابوسفیان است و چهار ماه بعد صعبه گفت که از فراس  
 سخن حق شنوید روز پنج یک روز ترسید چرا است اما جعفر ابوسفیان بگریه  
 عبید الله سخن طلحه بعد از او را عبید الله نسبت داد و در کتب بقیعنه  
 مذکور است هر عام بدر نه بر خنوم فرزند بعد بر او روز قریشی بعد از روز  
 خاندن بعد بدر او در حیدر الاثر میگرد بار خنوم روزی از این سفینه در کشت  
 طلحه و بر بخت است آخفت بر آمدند و حکومت کوفه و بعد از او این خنوم  
 آخفت فرمودند و فرمودند و اینها را با خود داشتند و او را کوفه و این  
 از آن عمر خوانند حضرت فرمودند که شما را در آن عمر ندیدید و این قسم  
 دروغ خوردند که را در آن غفلت و غفلت و بیعت ندیدیم بجهت گذاردن  
 عمر بیرون میرویم آخفت فرمودند و در دیگر بیعت را نازده گفتند این  
 ه باره بیعت را نازده کردند و بیعت بر سر بیعت حضرت فرمودند که ندیدیم  
 با شما و بیعت شما بر سر بیعت که خواندید و چون از آن یافتند بیرون  
 رفتند ثم قالوا انما اصابنا فقال والله ما نرى هذا الاثم  
 قالوا فليكن منكم من يرضى الله امره كان معكم



















نامہ نوشتن الحکم بطور وزیر

زیر بنیان خود را گرفتند و احوال خود را بر چینه‌ها و حضرت یحیی علیه السلام داشتند و مردم چشم  
بآن حضرت داشتند تا به نزد پسران خود آمدند آن روز هر دو دست را بر سر خود زدند و فرمودند  
عنه تا بر خیزید و چهار سال بر سر کشید و می‌توانید اینک مردم را بشنید کردند

فصل در رسیدن جزان شکر یا شکر بود چنین است که فاما نوشتن آن  
حق بطله و سایر عایشه و قد است که گفتن آن مختص بجهت سفر بصرا  
در کتاب در شکر مذکور است و بجز کتب دیگر نزدیکی بهم که بجهت سفر عایشه  
و نیز در کتاب بطایفه با ما المودعین رسید صد مثلاً الله یا آوردند و فرمودند  
طیحه عایشه و نیز در کتب دیگر از این فرمودند فت را بر آنکه بخوانند و طایفه  
خداوند را بجهت آنکه بر عایشه است و نیز بر مطیبه بجهت الله و الله یا بگویند  
خواهر عایشه است و اگر طایفه یا بنده از این کردن و دیگر را نیز نزد و بجهت قسم که فرمود  
میزند بر و آن که در کتاب و اب و بر میزدند تا شست این که گفته شود  
دیگر بجز نزد و شست یا بر کردند و در اینجای طایفه مذکور است که آن حضرت  
سه ماهه نوشتند که بطایفه یا بر میزدند و بجا شست که شست بر نصایح و در مطایفه  
فاما را دادند که بر نصایح بود که او را عرا یا بنی هبای خراعی میگفتند و نیز  
این که فرمودند که او را میگویند که همه نامها باین رسید طایفه بر دست او نوشته

الحمد لله

جواب نامہ امیر المؤمنین از رعایت

که امیر ابله لب کار از مو عطر و کمر زین و عذاب گذارنده است تا هرگاه که او  
و آنچه از دست برآید بقصر مکن و عایشه گفت پیدا کنند خبری می بینم که در عداوت  
با علی بن ابی طالب دارند که من باید در میانم دانم از پدرم نیز می پس برادران  
ادآورند عایشه گفت عداوت تو یعنی بن ابی طالب که بر عیبه است آنرا گفت  
بسیار است و بقتل است و او و من و کیم و از خداوند طلب میکنم که شکم مرا برید و کند  
که علی بن ابی طالب با کینه ای با او و شکم من را بکشد و هر از هر دشمنی زن و شیخی را  
بزرگ زهر آلوده هر را بکشد و شکم مرا بپاره پاره کند عایشه گفت ایسر در عقیقه  
نزد یک مجسم است و شبیدیم است پس عایشه ایسر را قصه شریفه با داد و عیوب  
نامه امیرالمؤمنین ع را نوشته بود با عیبه از او گفت این نامه را بعضی بزرگان  
که او را دیدند چه آراء و چه دشمنان و لیکن ایسر آورد و در میان رومی خواندند  
ایسر رسوق فدا سوار است و شمشیر او را می بین و کمان آنسر و در میانم دارند عایشه نیز  
با دیدن آنسر آنکشف علیام خود را و آب نوشید که خود را بقیول علی که میترسم  
سوار او را تر کند و تر از این اعتقاد می گیرند از آنرا گفت که عیبه را  
و با حضرت رسیدیم آنجا آمد آن بزرگوار عیبه نامه را با حضرت داد و حضرت  
برداشت و خواند و فرمودند یا عمر ای علیام مادر آفتاب را بدین نام آنرا میخوانند  
بعد قسم حضرت بنام خود خواندند عایشه میگوید میراثش هر چه

237

مقدمہ

[illegible]

وزیر محمد

و بمقدّمات حمل

و فرمودند ای محبت جز این نامو عطر کردم و این نانها کوردم و اینها را خور  
به نزد حق که بیرون بیا بود حبیب کردن و هر کس بر گشته زند و در این نزد  
در عزرا و نامش این بنشیند تا نماند از آن عذر ادا را و بخدا قسم که هرگز  
حبیب نیستی سم و زدن نشین هر کسی ندردم و هر که از شما آزار دید آنقدر  
حق میکند منم ابو الطی که من را بر هم میچیدم و محبت که فراموش نمیکنم  
و با قوت و نفرت و دل و شجاعت با حق است پس مرد مرا از حق بر سر گردان  
کرد پس عرض کرد در و در را را اندودم در محبت بدی منم و انصار  
و احباب آن بر زور بر بنیاده من بفر مشغول شدند و اما عایشه با طهر  
را بر سر صنداق منزل و قرآن ابو موسی انور که در نزد یک بفر و بعد رسید  
عثمان بن حنیف که در آنوقت از جانب امیر المومنین عاکم بفر بعد ابو الو  
دیع که مرد بزرگ و دانا بود او را با اخف بن قیس فرستاد و عایشه فرستاد  
ابو اللاحه آمد چه نزد عایشه و گفت برآیم و ما را بفر و ما را آید و جواب داد  
که بطلب فتح عثمان آمده ام ابو اللاحه گفت بیجان شدی که عثمان در  
بفر بیعت عایشه گفت راست میگوئی و ما با بیعت باطله و بدید  
اند و گفتی من آمده ام که زاهد بفر و من را جمع کنم و با شما بیعت باطله  
حبیب کنم و طلب فتح عثمان کنم ابو اللاحه گفت زمان را حبیب و قتال را







[illegible]

مجلس

وفا داد انا سید الشهدا  
نشدیم و در نه بجز بزم و ندانیم ایشان را چه بر سر آمدند اگر چه هیچ کس نمی شناسد  
بسیار روایت است که گفت ای عجب و تدبیر و خلق و داد انا سید الشهدا  
آیا مانت از تو بر دایم ای برادر تو جدا شو و حال ایکنین دشمن بسیار است و رفته  
بجای تو دست از تو بر نهد ایمان تو خور و در ادرسیه دشمنان تو خور بزم و فانی بفر  
بدست مست و دشمنان تو بکشت میگویم و اگر صلح بماند با کشته می آید این نصیب  
که دشمنان بداند هیچ برضاست گفت اما الله تو عظمی فی قتل ثم جویم  
اخری حیاتی و کفی بقتل و الله یستعین من و ما فارقنا قتله اگر بداند  
که کشته می شود و زنده می شود و در آن روز زنده و کشته تر بر باد می دهد و دشمنان  
جدا می شود و قتل و انا سید الشهدا و حال ایکنین کشته شدن پیش نیست  
بعد از آن سید نیست که مقتول شود پس زبیر بن عقیل یکی برضاست گفت یا  
و سئل الله انی لو دلت ان قتلت ثم نشرت الف مرة و ان الله  
یدفع بذلک القتل عنک و عن هو لا یزال الضمیر یقول اهو ذلک و اهل  
بدینست که اتم که است میم اتم که کشته شود و زنده شود و با آن روز می خور و  
نماید بانی از تو در اینست تو هم قتل شد و در وقت بحران بنیر خورشیدی  
از صاحب الجانب به خبر رسید که بنیر از سر دیکه اندوخته را در کف از بنیر زده  
انقدر است

انعامات مہدی

آن که می کند اظهار رضا و شرف کند گفت که من فریادتم و از او ایستاد و من زنده باشم  
سید الشهدا را این را شنید فرمود خدا تر دشت کند و بیعت را در آن روز که فرمود  
بر و فرزند خود را بکشد گفت و در آن وقت گفت و در آن وقت گفت و گفت  
الصبر حیلة فان شک در زنده که باره پا که کشند و در زندگی که اگر دلت از تو دور  
بش آن نیز که از این چه از جامه باقی بود و دادند و هر از آن تر که از تو دور  
بش و فرموده و میروید و در آن وقت که نه و خود می کشد و در آن آن نیز که در آن  
در چنین شبی و وقتی که تیر از تیر از آن و داد و در آن تیر از آن تیر از آن  
که می کشد و در آن و در آن که می کشد و در آن که می کشد و در آن که می کشد  
از عمامه فرموده اُسُودُ الرَّاحِلُ الْعِیَالُ اَوْ تَطْلُو اُسُودَ الرَّاحِلِ  
البیت یقی و ملا فی الا مردم اسیر را و فرمود و در آن و در آن و در آن  
خدا آزاد می کنند و فرمود که تیر از آن و در آن و در آن و در آن و در آن  
چون نام تیر از آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن  
شیعیان غرور است و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن  
که هیچ غرور است و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن و در آن

۱۰۰

[illegible]



[illegible]

م

[illegible][illegible]

بر

بر تاج جنت و بستر ایلاد و فائز کرده اند و اگر گفته اند در بعضی نماز پنجگانه غرض مسلمانان  
 گشته اند و عاصم را بسیار درنده و دیندار و صاحب حکم بنی حنیفه را با بوسه زدن زینت الحائلی  
 مسلمانان گشته اند پس مردم بسیار که استیلا کردند و امیر المومنین را در میان  
 مبارک کعبه حاضر کردند و گفت مردی را زاده طایفه و زبیر از اهل طائمان و مبارک  
 پس عبد الله بن حنیفه را با خود است آن حضرت آمد و آن جناب و از نزدیک حضرت بنید  
 پس عبد الله شروع در سخن گفتن کرد و گفت چه خداوند بر اثر راست که برگردانید حضرت را  
 حق و عز و دقت و امانت دارد موضع کعبه هر چند که امانت در درنده نماز و نماز  
 سیدیم که این گروه با تو بیامیزد که درنده بلکه با سید عالم و سید بن آدم جناب سید المصلح  
 نیز مگر کردند و خداوند مکرر اثبات را با اینان برگردانید و به یار احسان و در  
 عز و داد و بخیر قسم امیر المومنین در پیش رو رخسار جهان میگشاید در هر طایفه را با طاعت  
 حرمت را در کعبه حضرت اورا تحسین فرمودند و در کعبه خود او را بدادند و عهده آتیه  
 انبیا و اولاد است آنحضرت بود و آن حضرت با او مشغول سخن گفتن شدند و چون  
 روزگوش آمد بعد حضرت احوال ابو موسی را از سر راه زینت آنحضرت را با کوفه  
 بعد سوال کردند عبد الله عن حق کرد یا امیر المومنین بنی حنیف را با و شرف و عباد  
 نیست و در زینت او ایمن بنیسم و چنانچه سید عالم که اگر با و در آستانه باشد سخن گفت  
 شما باید امیر المومنین را فرمودند بنی حنیف است که او در نزد حق ایمنی و نامح نیست



بیعت نمودن قبیلہ بنی نضیر

اول سید بنی نضیر از من اورا دست مبد اشتد اورا دلا کرد و دست گردید و من اورا  
دادم که اورا از حکومت کو خراج کنی تا که از رانسی کرد که اورا برتر کرد و در حین  
جنگ روز جمعه او بر کرد و بعد از این اورا عزل خوانم کرد و این در این روز بود که کرد  
و عینا عینا بنده شد و در طوق کوه قبیلہ بنی نضیر و در دلی کرد و عینا عینا بنده شد  
فرمودند بنی نضیر اینها را بهر چیست بود که اینها را باین سمت و او بنده شد و فرمودند  
بعضی رسیده اند که اینها که قبیلہ بنی نضیر اند که خدمت با من است و بنده و کوه قبیلہ  
و آب بسیار بر من بستن بر او و او محقر او اند و کرد و در این روز بنی نضیر  
با دشمنان مکمل و مستقر اند و حضرت امیر آید و راند و فرمودند که فصلی الله کما  
هدی علی القاصدین آجما عظیم و فرمودند که حضرت رسیده اند که در  
تعیین کردند و عینا عینا بنده شد و در طوق کوه قبیلہ بنی نضیر و در دلی کرد  
و عینا عینا بنده شد و در طوق کوه قبیلہ بنی نضیر و در دلی کرد و عینا عینا بنده شد  
روشن شد و بر این که قبیلہ بنی نضیر و در طوق کوه قبیلہ بنی نضیر و در دلی کرد  
و امیر و در این روز عینا عینا بنده شد و در طوق کوه قبیلہ بنی نضیر و در دلی کرد  
الک گفت و امیر المومنین بنی نضیر را که در این روز امیر المومنین بیعت سزا  
شدند و فی گفت کرده اند و حال الله طالع الله این که و ما بر نزد آید و امیر

دو مقدمات

که سزا می بار کنیم و اینک شد و در دست روبرو اینها هم و تا که تا کنون  
و نفع چند و اند مقدر را که بار بر سر است و بار بر سر بار خداست و بعضی دیگر  
برند که آن قبیلہ بنی نضیر و عینا عینا بنده شد و در طوق کوه قبیلہ بنی نضیر و در دلی کرد  
و عینا عینا بنده شد و در طوق کوه قبیلہ بنی نضیر و در دلی کرد و عینا عینا بنده شد  
و ما بر نزد امیر المومنین بنی نضیر و در طوق کوه قبیلہ بنی نضیر و در دلی کرد  
مکمل و مستقر اند و حضرت امیر آید و راند و فرمودند که فصلی الله کما  
هدی علی القاصدین آجما عظیم و فرمودند که حضرت رسیده اند که در  
تعیین کردند و عینا عینا بنده شد و در طوق کوه قبیلہ بنی نضیر و در دلی کرد  
و عینا عینا بنده شد و در طوق کوه قبیلہ بنی نضیر و در دلی کرد و عینا عینا بنده شد  
روشن شد و بر این که قبیلہ بنی نضیر و در طوق کوه قبیلہ بنی نضیر و در دلی کرد  
و امیر و در این روز عینا عینا بنده شد و در طوق کوه قبیلہ بنی نضیر و در دلی کرد  
الک گفت و امیر المومنین بنی نضیر را که در این روز امیر المومنین بیعت سزا  
شدند و فی گفت کرده اند و حال الله طالع الله این که و ما بر نزد آید و امیر

بنی نضیر

دو مقدمات

که سزا می بار کنیم و اینک شد و در دست روبرو اینها هم و تا که تا کنون  
و نفع چند و اند مقدر را که بار بر سر است و بار بر سر بار خداست و بعضی دیگر  
برند که آن قبیلہ بنی نضیر و عینا عینا بنده شد و در طوق کوه قبیلہ بنی نضیر و در دلی کرد  
و عینا عینا بنده شد و در طوق کوه قبیلہ بنی نضیر و در دلی کرد و عینا عینا بنده شد  
و ما بر نزد امیر المومنین بنی نضیر و در طوق کوه قبیلہ بنی نضیر و در دلی کرد  
مکمل و مستقر اند و حضرت امیر آید و راند و فرمودند که فصلی الله کما  
هدی علی القاصدین آجما عظیم و فرمودند که حضرت رسیده اند که در  
تعیین کردند و عینا عینا بنده شد و در طوق کوه قبیلہ بنی نضیر و در دلی کرد  
و عینا عینا بنده شد و در طوق کوه قبیلہ بنی نضیر و در دلی کرد و عینا عینا بنده شد  
روشن شد و بر این که قبیلہ بنی نضیر و در طوق کوه قبیلہ بنی نضیر و در دلی کرد  
و امیر و در این روز عینا عینا بنده شد و در طوق کوه قبیلہ بنی نضیر و در دلی کرد  
الک گفت و امیر المومنین بنی نضیر را که در این روز امیر المومنین بیعت سزا  
شدند و فی گفت کرده اند و حال الله طالع الله این که و ما بر نزد آید و امیر

دو مقدمات

که سزا می بار کنیم و اینک شد و در دست روبرو اینها هم و تا که تا کنون  
و نفع چند و اند مقدر را که بار بر سر است و بار بر سر بار خداست و بعضی دیگر  
برند که آن قبیلہ بنی نضیر و عینا عینا بنده شد و در طوق کوه قبیلہ بنی نضیر و در دلی کرد  
و عینا عینا بنده شد و در طوق کوه قبیلہ بنی نضیر و در دلی کرد و عینا عینا بنده شد  
و ما بر نزد امیر المومنین بنی نضیر و در طوق کوه قبیلہ بنی نضیر و در دلی کرد  
مکمل و مستقر اند و حضرت امیر آید و راند و فرمودند که فصلی الله کما  
هدی علی القاصدین آجما عظیم و فرمودند که حضرت رسیده اند که در  
تعیین کردند و عینا عینا بنده شد و در طوق کوه قبیلہ بنی نضیر و در دلی کرد  
و عینا عینا بنده شد و در طوق کوه قبیلہ بنی نضیر و در دلی کرد و عینا عینا بنده شد  
روشن شد و بر این که قبیلہ بنی نضیر و در طوق کوه قبیلہ بنی نضیر و در دلی کرد  
و امیر و در این روز عینا عینا بنده شد و در طوق کوه قبیلہ بنی نضیر و در دلی کرد  
الک گفت و امیر المومنین بنی نضیر را که در این روز امیر المومنین بیعت سزا  
شدند و فی گفت کرده اند و حال الله طالع الله این که و ما بر نزد آید و امیر

بنی نضیر































وہ کر مصیبت

در کتب مصیبت  
 قایمید امید رحمت شدید روز غافل غفلت داشتید باشد از راهی که میجویم تا به او برگردانید  
 برادر خفا را چون و چگونه بپند پس چگونه بدین بروج او را دید و میروم که در آن مظهر  
 تخریب تو نیست در جوار برادر من بدینکه چگونه آن بیت را با یک جز نسبت به و  
 رحمت کرد که که چنان در در را خواند است که این بند پس چگونه بر فری پندیده و آنچه به و آن  
 مظلوم که که تنها شکسته و در راتاب و دلخیز و پس چگونه خوب عیفا در آن لب نشاند  
 و آنچه به و آن نیست که که او را برادر در در دیده است بدینکه پس چگونه آن را در دست میروم  
 در با آن نه نشاند تا الله لا تشاك ذنوبك والحق بها تجارب عينا فصل  
 در اکت خبر اتم فرمودی بگویم ترا از نب و تنیده و شکسته و تر گرفته بپند و در او دانه  
 که در زوایا بر خود از دست باشد و فرمودی بگویم آن حالت ترا که آن لطیف با عیفا با و در  
 که مانده و در او که که در آن ترا عارت کشیده و تو خفا بگرد و کار و خود را به خفا  
 بگرد و سیف یا امیر المومنین را و آن افغان این است که که عارت کشیده و خود را به  
 جواب نشاند و خود را به یک و برادر است بگرد و سیف یا عیفا و او را ترا عیفا کشیده  
 لعلی لندیک یا سیم آید و خود را به ارجح بالینای ترا که که در این  
 سوز ترا بگویم میوز ترا و تو را فرمودی میوز ترا و تو را فرمودی میوز ترا و تو را فرمودی میوز ترا  
 در میان افغان و تو را امید به لعلی در بسیار در میان تو با کفایت تو با کفایت تو با کفایت  
 تقصیر عیفا میوز ترا و تو را امید به لعلی در بسیار در میان تو با کفایت تو با کفایت تو با کفایت  
 میوز ترا و تو را امید به لعلی در بسیار در میان تو با کفایت تو با کفایت تو با کفایت  
 الالعة انه من العوم الطالعی و سیم اندیش میوز ترا و تو را فرمودی میوز ترا و تو را فرمودی میوز ترا

فضلی

ووقایع بعد از فتح و غلبه

[illegible]

قلع مرهان و پیدایش

[illegible]

د وقتا بیکہ عبد ان حیلہ حمل اتفاقاً

وَقَدْ خَفَا فِئْلٌ وَجَدَتْ مَلَأُوهُ عَدْلٌ وَبَكَتْ فَكَا ثُمَّ قَالَ اِجْعَلُوهُ طَلِقَةً اَلطَّلِقَةُ  
 بِهَرَوْدِ الْكَافِرِ اَوْ اَتَقْتُمْ اَيَا لَوْنِي اَوْ عَدُوَّ بَهْرَوْدِ الْكَافِرِ اَوْ اَدْرَاكِتْ بِلِسْنِ فَرْمُو دَوْدَا  
 بِهَرَوْدِ الْكَافِرِ اَوْ اَمْرًا بِمَدِيْنَةِ بَنِي الْعَبَسِ بِاَنْوَاسِ بَنِي مَرْزَنْدُجَنْ مَرْزَنْدُجَنْ كَفْتَرْدَا اَنْطَرْمُ الْكَلْبَا  
 وَطَلِقَةً بَعْدَ قَتْلِهِمَا فَقَالَ اَيُّ وَاللَّهِ لَقَدْ سَمِعْتُ كَلَامَ هِيَ كَمَا سَمِعَ  
 اَهْلُ الْقَلْبِ كَلَامَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِهَرَوْدِ الْكَافِرِ اَوْ اَمْرًا بِمَدِيْنَةِ بَنِي الْعَبَسِ بِاَنْوَاسِ بَنِي مَرْزَنْدُجَنْ  
 فَرْمُو دَوْدَا كَفْتَرْدَا كَفْتَرْدَا كَفْتَرْدَا كَفْتَرْدَا كَفْتَرْدَا كَفْتَرْدَا كَفْتَرْدَا كَفْتَرْدَا كَفْتَرْدَا كَفْتَرْدَا  
 بِلِسْنِ مَرْزَنْدُجَنْ مَرْزَنْدُجَنْ مَرْزَنْدُجَنْ مَرْزَنْدُجَنْ مَرْزَنْدُجَنْ مَرْزَنْدُجَنْ مَرْزَنْدُجَنْ مَرْزَنْدُجَنْ مَرْزَنْدُجَنْ مَرْزَنْدُجَنْ  
 بُوْدَمُ كَفْتَرْدَا كَفْتَرْدَا كَفْتَرْدَا كَفْتَرْدَا كَفْتَرْدَا كَفْتَرْدَا كَفْتَرْدَا كَفْتَرْدَا كَفْتَرْدَا كَفْتَرْدَا  
 لِي حَاجَةٌ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَجَسْتُ لَانَ تَطْلُبُ لَا مَاتَ لَا بَقِيَ  
 اَحْكُمُ قَالَ نَعَمْ بَوَيْدَا اَنْ تَوْفِيْقُهُ هَاجِقُ اَلْوَرْدِ فَرْمُو دَوْدَا مَدِيْنَةِ  
 تَوْفِيْقُهُ اَلْوَرْدِ كَفْتَرْدَا كَفْتَرْدَا كَفْتَرْدَا كَفْتَرْدَا كَفْتَرْدَا كَفْتَرْدَا كَفْتَرْدَا كَفْتَرْدَا كَفْتَرْدَا كَفْتَرْدَا  
 دَنَدَمُ اَوْرُو دَوْدَا مَدِيْنَةِ مَرْزَنْدُجَنْ اَوْرُو دَوْدَا مَدِيْنَةِ مَرْزَنْدُجَنْ اَوْرُو دَوْدَا مَدِيْنَةِ مَرْزَنْدُجَنْ  
 اَبْنِ مَدِيْنَةِ مَرْزَنْدُجَنْ اَوْرُو دَوْدَا مَدِيْنَةِ مَرْزَنْدُجَنْ اَوْرُو دَوْدَا مَدِيْنَةِ مَرْزَنْدُجَنْ اَوْرُو دَوْدَا مَدِيْنَةِ مَرْزَنْدُجَنْ

13



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَشْكُرَهُ لَوْلَا رَحْمَتُ اللَّهِ عَلَيْنَا لَكُنَّا مِنَ الْخَاسِرِينَ  
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَشْكُرَهُ لَوْلَا رَحْمَتُ اللَّهِ عَلَيْنَا لَكُنَّا مِنَ الْخَاسِرِينَ

[illegible]

حسن

مكة المختار

[illegible][illegible]

مصر

وفق عاليه مدينه

در سرفراز و مغرب کردم و او را ندیدم دانستم که بگریز و گریختن از دست من  
پس ای امیر المومنین بیخ فاشه باشد که من فرشته و آفریده بجهت کار کردن که من علیه بنی  
عباس را در بصره حاضر و حاضر کردم و خداوند آن را به عیب کوفه علایم و نام و نام و نام  
مرا بفرموده و بجا بیاورد که من در بصره نیستم و در بصره آن بزرگوار را در بصره  
که عایشه را از بصره بفرستد ای بنی عباسی عیسی را در او را در بصره بفرستد  
مطهر است و فرموده اگر چه او در بصره عداوت نکند و او را در بصره بفرستد  
بجای آن شخصیت بر گردانم پس حضرت عهد ای بنی عباسی ما به نزد عایشه فرستد که او را  
امام علیه که از بصره بفرستد ای بنی عباسی علیه که به نزد او فرستد و او در بصره علیه  
صفت بود و در بصره علیه ای بنی عباسی مرا ندانند و او را در بصره  
و قیام آن شخصیت بفرستد و عایشه را در بصره بفرستد و او را در بصره بفرستد  
عایشه گفت تو خود رفتی و من در بصره ای بنی عباسی گفت او را  
تو را فاشه بفرستد و او را در بصره بفرستد و او را در بصره بفرستد  
پس ای بنی عباسی گفت ای بنی عباسی مرا ندانند و او را در بصره  
و او فرموده است که در بصره حرکت کن ای بنی عباسی علیه که گفت خدا رحمت کند  
ای امیر المومنین را و ای امیر المومنین علیه ای بنی عباسی علیه که در بصره بفرستد  
ششم بنی امیر المومنین و در بصره بفرستد و او را در بصره بفرستد  
نیز او را در بصره بفرستد و او را در بصره بفرستد و او را در بصره بفرستد



۱۸۴۵ مورتون و مورتون عالیہ و ابرہنہ

[illegible]

شماره

روایت عایشہ از رسول خدا ﷺ

[illegible]

فيما وقع بعد الحمد

۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱  
 ۴۷۲  
 ۴۷۳  
 ۴۷۴  
 ۴۷۵  
 ۴۷۶  
 ۴۷۷  
 ۴۷۸  
 ۴۷۹  
 ۴۸۰  
 ۴۸۱  
 ۴۸۲

١٠

روایت عایشہ از رسول خدا ﷺ

[illegible]

المجلد



مرتبۀ عدالت و سعادت  
 بی شک بجهت هر سخن با علیہ الرحمہ بن علم اورد و با علیہ السلام که عداوت او بر سر بود  
 و فی نام حسن علیہ السلام مندرج شد با سید الشہداء و ارجحان و فقی بر سر مردان  
 سوار شد و با جہد کرد آمدند با مردان و فرزندان عثمان و ابو سفیان و بعضی از اعیان  
 و جندہ آن که در رایت با راندند تا آنکه گفتند و چو تیر بر جہاد آمدند  
 زلف شریف پیچیدند و دلا بدیدند و آنکه گفتند و چو تیر بر جہاد آمدند  
 چو از سر داشتند و با علیہ السلام که علیہ تیر بر بدن مقدسش زدند که کو بر زبان بر آورد  
 بود خدا صہ ابنہ علی شکر فرما و بر آورد و از این بیان یک روز بر سر آنکه سوار میشد  
 و یک روز بر سر شکر تو ایستاد و میخواستند و از آن وقت تا با علیہ السلام خداوند  
 کنی و چون خدا تیر بر جہاد آمد حسن و حسین نکو کردند و خداوند است که خدا  
 تیر بر بدن آن بر داشتند نیز نکو کردند و بعضی از روایات نیز میاید که  
 چہا روز بر تیر بر بدن مطہر آن بر زدند و از آن روز تا روز حضرت امام جہاد  
 علیہ السلام مرویست که با علیہ السلام در بدن عظیم حسن و حسین علیہ السلام بیت زخم شریف  
 نیز تیر و دھان زخمی در بدنش زدند و حضرت عبود جابر از حضرت باقر علیہ السلام  
 روایت کرده است کہ آن صفت کہ از سر خدا بر بدن آنحضرت کنند مذکور است

[illegible]

قصید حبیبیه  
افشا سر بر آید آهست که دیگر بعد از آن تر قاب و در بر آید سرور نهان فضا  
سلا و در نقد و فوفه میگوید سخن علی عظیم الشان و قصه یسوعین فی الحشا  
خاریق اگر در کیفیت اندر آن حضرت بشوای کشف عینی عالم گوید فاقرب ماکانا  
لله بلا جلا خصوصاً که اذ صر فی الترتیب ها و یازده قدر عالم عمر  
مرا آید که آن سرور بهیئت مجاز بر عین آمد و ما بسبب تاج و جوی برادر فاکر که در  
گرفت از عین عالم هر چه قدر بخواند و بگوید در آنوقت در هر که بنده و در هیچ  
حال بخواند و بگوید هرگز در عالم نبوده نیست و آنوقت که آید آید آید آید  
و بعد هر چه در آن سرور عمر برید و در دنیا برید و گفت و صحبت و در  
عقد با با قاضی الحاکم گفت سرور در کار من بعد خود فاکر در او هم بعد خود فاکر  
آن حضرت اینهمه اول قطره نون که در صحن اویز می بیند و در شرف عاصیان  
است چنانکه که در اندک فضا آورده و در اینجا می نامد بعد خود فاکر در صحن عاصیان  
طاب لی المکتوب عالم که بر آید که در اندک فضا آورده و در اینجا می نامد بعد خود فاکر  
وقت که در افرازمین که در اندک فضا آورده و در اینجا می نامد بعد خود فاکر  
چگونه در دنیا بود و در حال اندک فضا آورده و در اینجا می نامد بعد خود فاکر  
در قدر صغیر آن در اندک فضا آورده و در اینجا می نامد بعد خود فاکر  
میگوید آهوی مکتوب است و در اندک فضا آورده و در اینجا می نامد بعد خود فاکر  
و در اندک فضا آورده و در اینجا می نامد بعد خود فاکر

[illegible]

اسی طرح







محاربه خيبر و غلبه او

[illegible]

حکومت مالک

[illegible]

نامہ نوشتن حضرت بحراری

بشام نهند و چون اهل رتبه در هر دو حالت اثر نبینند و آنرا قند اند و صحتی که از  
کودند بعد از این را قند که در کتب صحاح در معرآن برود آنند و بر سر مالک آنند  
و با این معراج میزند و از نزد معویه آمد با سکر بسیار مالک با این که جلیت  
کرد و جلیت میگفت این طول کشید عذرت چه بود و از طرفی از جانب نصیبان  
بعد و اهل شام که بخندیدند نزد معویه رفتند مالک در اطراف شهر را گردیدند  
و خاست میگرد و دشمنان از اهل الموصل میزدند و در دایره که انداخته تا آنکه ولایت  
جزیره را نفیض کردند و او را به این فرجام با جرم الوه میزدند و آن سرور روزی بعد از  
خفیه در بابا بنز میوه که معویه اهل شام را داشتند که از عثمان داشته اند  
و با این همه با عارضی مالک اثر جلیت میکند و در دایره با این جلیت کند  
با سکر با شام و چون رزاده دردم که نامه با نو سیم در اثر جلیت گفتند نامه  
مستعجم با اهل الموصل میزدند که اطاعت تو مقرون بطاعت خدا و رسول الله است  
و در بعضی از کتب بجزه معلوم است که حضرت از اهل الموصل میزدند و قتل آنکه نامه معویه  
نو سیم نامه نوشته بجزیره علیه الله بجه که در جانب عثمان معلوم عالم الله  
بعد قتل زکریا و آن وقت نزد در حاکم الله و در اول نامه این امر نوشت  
فان الله لا یغفر لمن یعصم حتی یغفر له ما کان یعصم و اذا اراد الله  
یعصم من سواک لا یجوز لکم من دونه من و الی الامر بقرین الله  
آنکه گفته است از عثمان و بیعت مهاجر و انصار و اهل قنده و جلیت بعد

فيما وقع بعد الجمل

فیاض بعد الجمل  
 و اما که با من که بعد از عبادت او را برایتان ایام کردم و بجاست کوفته و بیعت کردم  
 از هر یک و بیعت را نیز از هر یک و بیعت را نیز از هر یک و بیعت را نیز از هر یک و بیعت را نیز از هر یک  
 مسلمانان بجز آن و سوره و بیعت را نیز از هر یک و بیعت را نیز از هر یک و بیعت را نیز از هر یک  
 ان شاء الله تعالی و السلام پس نهیم بیعتی باینکه آن را کرده و بیعت را نیز از هر یک  
 نامه آن حضرت را خوانده و بیعت را نیز از هر یک و بیعت را نیز از هر یک و بیعت را نیز از هر یک  
 رفت بر با آن حضرت گفت ایها الناس این نامه را از من بخوانید و بیعت را نیز از هر یک  
 در دین و دنیا و آخرت و بیعت را نیز از هر یک و بیعت را نیز از هر یک و بیعت را نیز از هر یک  
 بیعت کردند و بیعت را نیز از هر یک و بیعت را نیز از هر یک و بیعت را نیز از هر یک  
 بیعت بنده و بیعت را نیز از هر یک و بیعت را نیز از هر یک و بیعت را نیز از هر یک  
 به بیعت علم و بیعت را نیز از هر یک و بیعت را نیز از هر یک و بیعت را نیز از هر یک  
 و بیعت را نیز از هر یک و بیعت را نیز از هر یک و بیعت را نیز از هر یک  
 سمعنا و اطعنا و بیعت را نیز از هر یک و بیعت را نیز از هر یک و بیعت را نیز از هر یک  
 که بیعت را نیز از هر یک و بیعت را نیز از هر یک و بیعت را نیز از هر یک  
 و بیعت را نیز از هر یک و بیعت را نیز از هر یک و بیعت را نیز از هر یک  
 که بیعت را نیز از هر یک و بیعت را نیز از هر یک و بیعت را نیز از هر یک  
 و بیعت را نیز از هر یک و بیعت را نیز از هر یک و بیعت را نیز از هر یک  
 و بیعت را نیز از هر یک و بیعت را نیز از هر یک و بیعت را نیز از هر یک







مهر باقی امیرالمؤمنین علی بابا بن علی علیهما السلام

[illegible]

22

کرم و بیهوده تسلط یافتن

کرمی بهشتی است سلطان مملو  
 زخم و جراحت بر جسمش که بهشتی است  
 و آن که بر سر او جان فرموده است  
 سید عالم را و حال آنکه متوال است که در شب  
 آرد و حضرت فرموده بخواب که این حرفها را  
 که زانو داد و اظهار آن بر کرد و بلند شد  
 به یک نفر زندان خود داد و فرمود که این را  
 داد و افتد و آن لعین نشسته بر سر دروازه  
 بر سر لعین برادر رسیده که او را برادر  
 خداست و تو میگوئی با این غیبت که مرا  
 و چشم ترا کنند بر من زدن من غیبت  
 میگوید و لا تدنق للماء و النهر حولک بل  
 و جگر کرم و عظم و عروق من را نشسته  
 آباد آن جناب که فرموده بر سر زنده  
 حضرت گرفته و او را غیبت کرده و این  
 تشنگی را نفوس منده فرموده و این آن  
 چشم بقدر من ترسیده و غمزد و آن  
 حله فرموده و فرموده و آن جناب غیبت  
 حله فرموده و فرموده و آن جناب غیبت

سکرین کرپاڈا وڈ کرپاڈا

[illegible]

مكالمه المحض با عبد الله

[illegible]

توضیح











درس معاویہ وغیرہ

[illegible]

فصل

مشاورگان و جوهر نافع تنویر فیہ علی

مشتاو و گد و جوش زنا بنام سوره شعرا  
نماید اگر چه بعضی از صفات مذکور است او و بهر یک شنبه و شنبه معاویه بن ابی سفيان  
در واکر آن چهار نفر با چهار نفر بودند که با آنها بنام کرده بودند و یکی که گفت  
معاویه را برانید انست که با سحر سحر کند و آن چهار نفر یکی با آنها را ناکند و یکی که  
بعد و عماره بنز و کعبه و حقیق بن فضل و او را بعد با سفيان ترمج کرد عقیده بدو  
و چون بخانه ابو سفيان آمد بعد از سه ماه سحر سحر شد و معاویه با سفيان گفت و ابوالفضل  
بجمله و یکی عقیده داشت که سحر را و او را که سحر کرد و او را که سحر کرد و معاویه غضبناک شد  
و معاویه گفت ما با ابی لا انشرفی انما انشرفی عظمی و معاویه را درین راهم عقیده  
کرد و معاویه را معاویه بود که مردم و معاویه را معاویه را معاویه را معاویه را  
بعد از آن شنبه بیخ را سید با معاویه را سید که در آن وقت گفت همان  
را را که در آن وقت سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر  
عقیده ابی سفيان عقیده و معاویه را سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر  
و معاویه را سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر  
عقیده ابی سفيان عقیده و معاویه را سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر  
معاویه را سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر  
و معاویه را سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر

مکالمہ معاویہ یا بشر حیل

مکالمه معادیه با صاحب دین

که عثمان را گفته است ای محبوس اینست که که الهام مرا از تو جمع کند و در حق برادران  
خویش دلیله است در دست خود از تو تر جید و حق نویسی و اول جلیله و معویه  
مرد عاقل گفته بعد از آنکه در حق تر جید و در دست تر جید مردم نیت او کردند و در  
حق معویه تر جید و در دست و گفت یا شریحین ان جبرائی عیبه الله بیدنا  
الی یبعث علی ابن ابی طالب و علی بن الناسی الا ان قتل عثمان تر جید  
جبر بر بن عبد الله را به بیعت علی بن طالب بخواند و از عثمان را گفته بود تر جید  
مرد عاقل و جبر کرده اما تر جید است که در اثر اینست و در تر جید و در الهام هم در اینست  
تا جبر این تر جید و جبر در دم و کار و این باب که بس معاویه علیه السلام  
روایت است که در نزد تر جید مقبول القول بقصد به مرد تر جید و در الهام آید  
گفته که علی بن ابی طالب عثمان را گفته است پس تر جید غشاک به نزد معاویه  
و گفت ابی الناسی الا ان عیبه قتل عثمان و الله لکن یا بعت که تر جید  
فی الشام او کتفتلک تمام مردم میگویند که عثمان را گفته معاویه اگر تو  
بایع بیعت کن بخیر قسم با ما بکنیم و یا در تر جید مردم کن معاویه گفت ملا گفت  
لا خالف عیبه ما اما الا ان جبر من اجل الشام هم که تر جید و  
کن و در مرد و در الهام تر جید گفت ای معاویه اول تر جید برادران  
تر جید ابی طالب معاویه دانست که تر جید تر جید مردم کرده است و در الهام  
تمام تر جید تر جید قول کند مانند جبر در دست و در معاویه علیه السلام

مؤخره

نامہ معاویہ مجلس

نامہ معاویہ مجس  
رسید کہ امر واقعہ کہ جواب صحیح بلکہ معاویہ را خبر سکندریہ حبیب و صلح کن بر  
برای صحیح روز معاویہ طلب کرد و در آن وقت مردم شام با او بیعت کرده بودند و معاویہ  
نامہ که مشعر بر حبیب کردن بعد در جواب نامہ آن حضرت نوشت و بجز مردان و آن  
ایست که نوشته بعد بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد بیا خدمت قسم که اگر تو مرا  
بعثان کن تو را بنده من و بر سر بر زدن غنای هر بنده تو هم مانند ابو بلعده و غنای بعد  
و لکن تو مرا برادر تو را بنده و من ترا اطاعت کرد و نه تا او کشته شد و وقت  
آجا اهل الشام الا يتالله حتى تدفع ايدهم قتلت غنای و آن  
فانت اولى بالحق و ابانده اهرام مکر حبیب کردن با ترا یا ایست  
تو غنای را با من نه بر سر بر زدن را که در تو اولاً با من خدمت کرد و بعد از تو  
ما حجتك على طاعتك و الله يبرأ منها يا ايها و لکن با  
ولا حجتك على الشام كحجتك على اهل البصرة لا فم اطاعت  
و لکن يطعك اهل الشام بجاه خدمت هر جنت تو بر من شدت تو بر طاعت  
نه بر نیست زیرا که آن دو نفر با تو بیعت کردند و تو را بر سر  
شدت تو بر اهریبه نیست زیرا که اهریبه اطاعت کردند و اهرام اطاعت  
کردند و اما شرف و بر زدن و علف و در است تو بر طاعت و در شرف تو  
مکر نیست پس در این خبر تو را نوشت اهل الشام بجاه اهل العراق  
و اهل الديار و لکن اهل العراق و اهرام را اهرام و معاویہ را یوسف و حجت











مکالمه طرمح باصوبه

منقش بنما لباسی حاجب گفت که در ابتدا چنین نشسته گفت مردی با طرمح  
طرمح گفت تبت یک امر و آن و لعنه الله علیه و علی اهل کفاح  
بر سید اندیکر گشت گفت بر طرمح گفت در حق الله تعالی ایضا  
گفت اندیکر گشت گفت ایضا بر طرمح گفت فائکله الله فانی یوم فکون  
هنا احد من الله لکن اب المهری بر سید اندیکر گشت گفت ایضا  
استر است طرمح گفت خزان و آن آخرت با و بر سید اندیکر گشت گفت  
ایضا بر طرمح گفت لعنه الله علیه و لعنه الله بر سید اندیکر گشت  
گفت سرحون روح طرمح گفت خدا یا او را نیست که این کلمه بزرگ شکر  
ترا شده را بر سید که این کلمه نیست گفتند بر الهی و معنی است طرمح گفت لا  
السلام علیک ایضا بر طرمح گفت و فانی عروسی بر سید که گفت و محبت  
الاعراب ترا بر سید اندیکر گشت که او را با دست موعود منادم کرد و سید  
با سید با عارت و صفه منادم کرد طرمح گفت لعنت بر تو ای کلمه بر سید  
معوین گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
طرمح گفت کلمه دردم که با بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
بود بر طرمح گفت طرمح گفت خدا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
او با سید که این کلمه بر سید اندیکر گشت که او را با دست موعود منادم کرد و سید

مکالمه طرمح باصوبه

بانه بیست و یکم طرمح که در کوه پارسه نشسته است و سید اندیکر گشت  
معوین گفت بد بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
کرا در طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
لغت کرد بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
گفت خدا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
و ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
خامه را بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
خیز تراست بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
خفا نه و بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
مستاد تا قتب و هر کلمه ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
و هر کلمه ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
و سطوت او نیست ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
بها بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
اگر دستش را بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت

چه حقیق کوی طرمح

چگونه که اندر سخن و صبیح گفت که انتم ایشان را هر جوانان با کرم و هر بر طرمح  
و هر بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
عصیت و هر بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
و هر بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
عرات بسیار و ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
سیکینه خندان را که هر کلمه ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
در دایره الهی و ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
عصیت و طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
چیز در دایره الهی و ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
اعراب آن کدام است طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
با رسول خدا علیه السلام و ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
و عادت و ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
چند مرد و ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
بر و هر بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
چنین و ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
بنام خداوند و ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت

اندا حقیق طرمح جن ناک معصوبه

ادعا کرد که کاتب و حقیق طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
و ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
مرد و ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
مرد و ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
زمانه و ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
با صلی و ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
که طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
کیانند گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
نیم و ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
چگونه که طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
و ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
خویش و ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
میگر و ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
مخوام که طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت  
تو را بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت ایضا بر طرمح گفت







رضیت جہاد

[illegible]

ذکر و دلائل امام حسین

و بریده حراشید چنانچه باز در بخت حرفه بیرون آید با حضرات اگر در اول  
از کشید در دایره فائده او بگردید ایا در وقت و ادای سید الشهدا مگر در حضور  
و بجای و سبوت بلکه همه موجودات که سینه پس بنابر این است چنانچه سید الشهدا  
که سینه صمدی که میگویم شام با کلمات نیک فرموده و سید الشهدا تمام خود را  
در مدینه کردند اقول و ادای بعد که باقر حبه بزرگوارش کرد و ادای حرم و ادای  
بعد که باقر در پیش کرد و ادای بیم و ادای بعد که باها سیدش کرد و ادای چهارم  
و ادای بعد که باقر حقیقت کرد و ادای پنج و ادای بعد که باهم آتیه کرد و ادای ششم  
و ادای بعد که باقر شرف فاطمه کرد و ادای هفتم و ادای بعد که باقر برادرش را گرام  
کرد اما بعد از علی که باقر در پیش کرد بنشینید حضرت و سینه را در آن سفر عرفت  
و آتش شمشیر برسم و ادای بر سر قبر حبه بزرگوار در وقت نوز عظیم صلح یافته  
مراجعت فرمودند بمحل عقد و شب دیگر آمدند و بعد از چند رکعت نماز مواج  
روایا صدوق بعد از نماز دست مبارک را بجانب بنیاد برداشته  
و شروع بر روزید کرد و در عرض نموده اللهم هذا قبري قبلك و اني  
ابنك بنت قبلك و قد حشرني من العرش ما قد عيك  
خداوند ای من بخت و صخره زنده ادا بسم تو ام و مرا ای من  
که تو میدان از بر و در حاجت صعب ای من که از اعتبار من بخت جزیرا

وداع المحضات

که رخسار و طشتش در آفتاب نیست پس بسیار گشته و زردی صورتش که بسیار  
خود را بفرمود که اگر آفتاب و آفتابش را با خود در عالم دروغ بیاورد که خبر  
از این با خود بسیار در سنگ در آن جبار را طاعت نموده و آید آنجا باز  
سید مبارک خدای صمد و مایل و جبار را بگوید و گفت جیب یا حسین کا  
فی اناک عترت منی ملک يد مائک مد بوکایان منی که  
و بلا و بین عصا بن منی امتی و انت مع ذالک عطا  
و ظمان لا قوی ارجع الی منی کو به منی در این دنیا که ترا  
بج کرده باشد و بدست را بخون رنگین کرده باشد در دنیا که سید و در ملک  
کرد و انت معشوقه من و خود را تحمل نشد بعد با تو را براب نشد یا  
جیب یا حسین ان آباءک و امک و آخاک قد مو اخی و هم  
مشتاقون الیک بحیر من بد و مادر و برادر تو به منم از آید  
و هم مشتاقان لغایت تو اند و زهره در رویت شایست میکنند و آن لک فی الجنات  
لک رحمت و فی ثنائها الایام الشهادة فی اینور وید و من زهره کو  
مانا جیب چیست در مانا غیر من که بپایست سید الهام و در عالم و اقیه  
عین کو به یا حیدر الا حاجت الی فی الفوج الی الذین یأوون الی  
محلک فی قبرک الجبر و زور و مرای جت برکتی بدین نیست پس مرا بگر

روائع الخجائب

دفاع الحجاب

و با عقد بهر بقرعه و در زخم و اثم نام و دنیا را خدای مکن حضرت فرمودند ترا با عقد  
روز بر گشتی بدینا که شربت شهادت بخش و بدرجات ستره برستی آنحضرت را در  
بیداریدند و جانها و دوات خودند و خواب خود را در برابر او افتاد و او را دست خود  
کردند و جز شهادت خود را دادند و این که روز نشیک آن خواب عبدالمطلب بیدار کردند  
و چشم خود را که این بلوغت ابره رسید و ایشان نیز که نشیک دور از خود و در  
سفر و محراب که اندک زمانه که از راه بیت رسالت بیدار و آمدند و این روز  
ایشان بیشتر بیدار و این پنج بیدار از خود عقدا ابره رسید و خون و دل نشیک خودند  
بسی آنحضرت اندک سفر را بر گشتند و موافق روز این شب بعد میان شب و بیدار  
بر سر قبر مادر خود حضرت فاطمه را در اعقاب السلام رفت و گفت السلام علیک یا  
امام و در نزد تو زیارت خواند و این که از خبر زیارت ترکان را در فرقه اهل  
آورد و بر آن سلام علیک السلام یا مصلوتم الامم و یا شهید الامم  
و یا عمر پیت الامم بسی بخواند که بر آنحضرت متواتر که در کلمات نظم  
نشان شد بسی برادر بزرگوار را میخواند و این که در وصیت فرمود و میخواند  
اگر خدایم خود فرمودند که کجا و با و عظمایا بارگشته و چشم مبارک کردند عبدالمطلب  
عظمی را ابره رسیدند بهر شریفی ازین که شریف و در آن میان که در راه  
که در وصف عظمی بیشتر بود شریفه ابره و در آن فاطمه حضرت بیدار و ام سلمه



وإنا نحن الشهداء

و داغ البید الشهدا  
و نام و قد صفتی ملک و بسیار واقع شد بالاخره در این غایت آخفت بجزایرت  
که شد و چون زمان برآید خیم بزم برون رفتی آخر از غایت دیدند از هر کس و آن  
الرفی اولاد عبدالمطلب را و آن شده و در هر جانب خانه و خانه و در هر سنگه کردند آن  
نقار و مانند که در هر سنگه <sup>و در هر سنگه</sup> استدل الله ان تبدی هکذا الکفر محبته لله  
و کبریا و کبریا را خدایم میباید که عنان هر و آرام مرا در دست میباید و اینها  
تا با را از این رکنید و مسکن صیحت خدا و رسول مسکن من و شیعه من کردند گفتی  
سبحه الناجیه و البکاء اگر در معرفت تو نمانیم پس برگاه که نمانیم که در آن  
اشیا که در عهده ما آخفت پس آن در بجز در رکنید و صدای ناگاه و بلند ناگاه گفتند  
ترام و در داده گفت بود چندان و در انوقت برخیزند و در دم شنیدم که میگفتند  
فَانْقَبِلْ الطَّيْفَ مِنَ الْهَاسِطِ اَذَلَّ لِقَاءُ بَيْنَ قَرَابَتِي فَقَدْ كُنْتُ  
بعد مسکن شد که بعد از آن نمانیم که در این غایت را و لید که در غایت و بعد از آن  
و بعد شد و عوفی روایت شیخ مفید علیه الرحمه حدیث که به خانه در آن مرد  
بند شد و دید که جواب اید الله آمد و میگوید نیست شو عکبر روز وفات لید که  
میگوید نیست و میگفت ای فرزندی من که در هر غایت همه ما را در آن کفر و در غایت  
بزدل و در شنیدم که میفرمود یَقْتُلُ وَلَدَ الْخَبِثِ فِي اَرْضِ الْغَرِاقِ  
فی ارض من کن بکذا گفته میفرمود فرزندی من ملعون در غایت در مسکن او را بکذا  
گویند

وداعاً يا محفرت

[illegible]

مکالمہ انحضرت باملک

چو که آن را که میگوید نسیح کرد اندک از ان بیدار ماند حضرت تو باشم و تو را می نطق  
 کیم فرمودند هر یک که را بر من تسبیح در روز تا بخیر کشی قدر نیم سحر کرد و جنتیه  
 آمدند و اظهار یار کردند و عرض کردند و با عقد یک روز نسیح حرکت ملکین تمام نمودند  
 ترا بعد که نیم حضرت فرمودند آ یا محمد هذا ریح الله علیه که بر قدم نازل شد ایضا  
 ننگه تو دید و کلم الموت و کو که تم می فرمودی **مُتَسَلِّمٌ** ای که و حق اگر در میان  
 با هم بچیز است بگویند این صلی علی هر روز رحمت خدا بر جنتیه که در هر قدر که  
 دفع خواهد شد و حال الله در عالم نرسد و روز قیال الله بر و در کار آن جزا است  
 اختیار کرد و آن را حق دل بسته نبی جنتیه قرار داده از راه کلام دولت که  
 میباید تا نماند باشد ای که و حق آن ملک انما نبی جنتیه است و در دنیا و آخرت  
 الحال بر و در هر طرز روز میزند که روزه عا نور است بجا نیاید هر روز در روزی که  
 که در روز آن روز شریف می شود و آن تو نسبت که برادران و با هم مرا خند کرده باشد  
 جنتیه گفتند یا بنی رسول الله اگر طاعت تو بر ما واجب نباشد هر آینه هر گشتی و شهادت  
 را بر پیش رو آنکه بتو بر بند حضرت فرمودند بخدا قسم که قدر است حق بدین روز است  
 باید بخت خدا بر حق تمام شد و این جنتیه روز عا نور است بجا نیاید هر روز در روزی که  
 جنتیه است آن حضرت رسیدند و تسبیح و طریب و بعد از میانه ایستادند و بعد از روزه ایستادند  
 داشتند که با جنتیه بر و در روز آن که در نسیح کرد یا بنی رسول الله روز عا نور است بجا

در مقدمات غزوة بنی نضیر

و در مقام عزت و جلال  
تو ایام و این زمان و عهدی که ما را دهان فشان و عیدال با این فانی که به صفت فرمودند  
حق اله و الله تعالی و لا اله الا الله قول و جد اربعین عذرنا را  
از هم فرما و خبر داد و لیکن من مخالف قول خود نمیکنم یعنی قبل از این که خود را  
در خواب دیدم که مرا رسیده اند و منم که دیدم و فرمود و منم که خود را  
که ترا رسیده و چون خود طایفه را بنشیند و میگوید که تو چون خصم سازد از این که منم که منم که  
تا خدا که که در این زمان هر چه میفرماید این که لا بد بفرستد و این که هر که رسیده و آن سال  
که دینی که که در این زمان عالم عالمی که در این بعضی بعد از نه روز است که در این زمان که در این  
لله الله علی قوم الظالمین فصل در مقام عزت و جلال  
صفین و حرکت امیر المؤمنین از کوفه و معارف علی بن افرح  
از شهر سام و بعضی از آنکه بنشیند مطهر است که در آن روز که از کوفه  
علیه السلام و در این معبر و اول که کوفه را رسید عظم در آن روز که از کوفه  
نم که بر سر آمد که در آن روز که از کوفه را رسید عظم در آن روز که از کوفه  
طایفه و در آن روز که از کوفه را رسید عظم در آن روز که از کوفه  
از کوفه را رسید عظم در آن روز که از کوفه را رسید عظم در آن روز که از کوفه  
المؤمنین به این که رسیده و صفین بن سیم حجت این که از کوفه را رسید عظم در آن روز که از کوفه  
کرد و این که از کوفه را رسید عظم در آن روز که از کوفه را رسید عظم در آن روز که از کوفه







[illegible]

393

و عین کرد در گذار و با فرموده بدو که فایده در دعوی که در دست فرموده  
تو می باشد میگویند و باره ای که دعوی که که میگویند قربان در آنست فرموده  
در دعوی میگویند آن بر غیر عهد است و این بر عهد است بر تعجب بفرست بی برسانند  
آن حضرت فرمود که در پشت کوفه عهدی از زر کی قیود بشود که در آن و صورتها  
مشابه تا با بانه و صاحب و اهل بیت میگویند با بر بزم آن حضرت وارد شدند  
شدند و آن بر عبودیه رسید آن ملعون بر این فریاد عهد عثمان را بر بزم مشام  
چراغ نمید و محقق از زر کی در آنجا بودند و میگویند و عبودیه تا بر بزم رفت و  
مرد مرا از این بر صلیب آن حضرت کرده بر آینه و عمارت برون آن که بر صلیب  
شد عهد عهد کلام بر این امر اولو معین و در غنیمت نزول اهل دل فرموده که  
عهد را که در این عهد از زر کی عهد و موافق بسیار نذر و ای بر عهد قسم  
فرز داده و بعد بر هر قسم از هر قسم فرموده که عهد بن محمد بن محمد بن محمد بن  
قیس و عبد القیس ای بر عهد و عهد بن قیس بر هر قسم از هر قسم بنده ای  
بر عهد بن قیس عهد و زبانت و قریش و کمانه و بن اند و عهد بن قیس  
عالم اصغر بر عهد بن قیس عهد و زبانت و قریش و کمانه و بن اند و عهد بن قیس

و چون عدل کند را هر چهار طایفه سرور گردانند بفرستند و حق نوت و قسطه  
و دایم نظر را بر عدل و انشراح کرد و در سعد بن قیس را بر خنده و بر طریقه  
ایر کردند و در بنی قایم طایفه را بر سر طریقه ایر کردند و مالک انشراح را بر طریقه  
کردند و در زده از او در باطنه مقدسه انشراح است انشراح فرمودند و در باطنه  
نظر و نیز که بنی قایم را بر سر طریقه ایر کردند و در آنجا کوه کرده و بنی زید که در  
کند نشسته معاد را فرمودند که در میان کشتن کند بر طایفه و بنی زید که در  
فرود آمدند و در خود کفار نهاده کردند و در یاده در عهد از سر بر آید و در  
در کشتن کند کردند و بنی قایم نهاده و بنی قایم که در کند و فرمودند که  
مباشرت آمده است یاد را بنی قایم است نهاده اهتمام کند و هر که با عالم سفر است  
روزه واجب بگذرد و نهاده واجب راه کشت کند و در آنجا کوه فرمودند بر ابو  
انشراح که در فرسخ کوه نزول فرمودند و در طایفه را در آنجا آوردند  
و در چهار روز از سر کوه در عقب آن سرور نهاد کردند و بعد از آن فرمودند اقبل  
لِلّهِ الْكَافَّةُ **يَوْمَ النَّارِ لِكُلِّ اُمَّةٍ** و **يَوْمَ النَّارِ لِكُلِّ اُمَّةٍ** و **يَوْمَ النَّارِ لِكُلِّ اُمَّةٍ**  
**لِلّهِ كُفَاةٌ وَتَبَّ لِلَّذِينَ ضَلَّوْا سَبِيلَ رَبِّهِمْ** و **لِلّهِ كُفَاةٌ وَتَبَّ لِلَّذِينَ ضَلَّوْا سَبِيلَ رَبِّهِمْ**  
و **حَقَّقَ** و نهاده عمر را بنی قایم آوردند و در آنجا بر فرود آمدند و در آنجا

تمام ابو برده و هلال عمر بن ابراهیم و در مسجد کعبه آنجا بودند و تمام و عثمان را  
 و در آنجا آن شب توقف فرمودند و نمازهای آن روز و دو روز دیگر و روانه شدند تا کعبه  
 ایستادند و بعد از نماز آن روز و دو روز دیگر و در هر طرف راه حلقه کشیدند  
 و با صفتی خاصه حضرت فرمودند این مسجد است که یکنه عری گردانیدن  
 میشود و ماست که رعایای زیاد در آن حلقه ایستاده و در آن حضرت فرمودند نماز  
 نفسی عده از بنده است که در آن روز در آن مسجد حضرت الله علیه و آله فرمودند و در  
 کعبه و شتر بر باران گذارد و دیگر و او گفته اند فرمودند اینجا حبیب عری گردانیدن است  
 و در آنجا گفته و عوفی است که بگوید این عده بر سر من کشی آورده ایم و این را عوفی  
 اَنَا حَبِيبٌ اَنْ تَقْبَلَ هَيْدَتَنَا وَ كَرَامَتَنَا فَانْ وَيْحَكَ عَرِي اَنْ  
 هَيْتَكَ تَوَسَّلَ سَبِيلَ رَيْحٍ كَهَيِّتِهِ مَارَا فَقَوْلَ كُنَيْدَ هَفَرْتُ فَرَمُودَهُ و در آنجا نماز  
 شد عری تریم و مارا در آنجا باب بر سر آن حضرت است پس عری گردانیدن پس و شتر  
 شد بحقیق فرمود و عری هم قبل از نشستن بجهت الله امر این عری است عری  
 کردند بعینت از ما در روی فرمودند و مارا شتر بسیار است که از آن و عوفی  
 بسیار آمد و در آن روز از آن روز از آن روز با ما بر سر و بعد از آن است از هر طرف  
 صحنه که در آن روز در آنجا حبیب عری و تریم و عوفی است پس عری گردانیدن







کرفونیکرید

[illegible]

الحمد لله

مسلم بن عبد الله بن قيس

[illegible]

وَمَقْدَمُ صَفِينِ

بندگی و صلاح نیز این سرگشاید از تو بماند که قدرت و ذات و حقیقت هر دو را  
بنا این که قرار داد هر آینه هم آرزو و شغرت در رکاب تو نمکند این را بگفت و چون  
موضع آنکه شکفته شد آن بر نام پدرش بنویسید و نهادن استادی بنویس و مقام را بدو  
اثر و نامش بنویس و بنویس و ابواب انصاری و عروج الحق و عز و عظیم  
عزیز گردند این بر که بعد که ما هر که در مایه نوز و عیدانه بدو ایم فرمودند خون و عرق  
بنما لقا و صفت عظیم بنویس این را با هم شد و عفت این که نسبت با  
رود نیز شد و ابواب و عظیم بنویس گفتند یا مائنا و یا مائنا یا مائنا  
یا ایها المومنین قوت الله کفر ملک کما نصرنا یا طاعت رسول الله  
عبدان و در آن مائنا تو را یا ایها المومنین بخدا قسم ترا ما را بیکدم و خدمت میکنیم و خدمت  
خدا نمائیم رسول خدا را ما را بیکدم و خدمت میکنیم که ترک ما را بر تو گفته که منافقین و کفار  
این را و عاقلان و فاضلان بنویس عظیم بنویس که در آنجا که کردیم و در آنجا که  
میکردیم یا مائنا اینم که بر این که بدیدیم و ایها المومنین عید الله را بدیدیم که  
بر اثر عید بود و در آنجا که بنویس عید الله را بدیدیم که بر اثر عید بود و در آنجا که  
مزدکی بر این که بدیدیم یا مائنا بنویس عید الله را بدیدیم که بر اثر عید بود و در آنجا که  
اینها را بنویس عید الله را بدیدیم که بر اثر عید بود و در آنجا که بنویس عید الله را بدیدیم که بر اثر عید بود و در آنجا که

وَسَيُكَلِّمُكَ فِيهِ رُوحٌ مِنْ رَبِّكَ وَلَسْتَ عَلَى الْمَرْئِيَّةِ

[illegible]



































رسول فرستائی حضرت امیرؑ بنزد معویہ

خندید آخر این شام تاب میخواست میاورند و آبرو انداختند و فرزند کردند  
و بسیار از این که بابت انداختند و فرزند کردند و ده آفتاب بنام ختم رسیدند و بسیار  
از این که گفته شدند و اینها را مسلم با همی با همی و بعضی عبد الله کردند و بعضی غریب  
و ابوالحسن و به نزد محوبه میخواندند و محوبه در گفتار غریب گفت ای محوبه  
کاشم که اگر این منع کنی و این قلعه را بگردانم و بگردانم که مردم تا به حدیث میگویند  
الحق به کوثر اگر این که ما را از آب منع نمایند چنانکه تو در روز منع را از این که  
محوبه گفت ای غریب دست را از این بکنان بردار و بگو که حق تو چیست یعنی غریب  
اورد ای مردم و غریب هم است که من اینست که او با تو چنین کند و او را امر  
دیگر از آب باقی آمده است یعنی بر او عسله دینار آمده است و بر او شمع آفتاب و ده  
جزایع آتش و ده گشت با همی و بعضی عبد الله رسید آن سرور مردی را فرستادند که البته  
را برود و این آفتاب را از این منع کنند و بگردانند که آفتاب بر دارند پس  
آفتاب در تصرف بسیار است آنرا از طرف خود و هر که از آفتاب بر میدارند و  
عسله و ده دینار را آفتاب میدهد و دست حق بگوید که هر که از این حق است  
بماند و بعضی از این که او را فرستادند به نزد محوبه که او را عسله دینار  
و ده گشت با همی و بعضی عبد الله رسید آن سرور مردی را فرستادند که البته  
را برود و این آفتاب را از این منع کنند و بگردانند که آفتاب بر دارند پس  
آفتاب در تصرف بسیار است آنرا از طرف خود و هر که از آفتاب بر میدارند و

レキ

رسول فرستاد مخفقت به نزد معویه

[illegible]

مبارك است بالابوالاعور

[illegible]

حیدر معویہ علیہ السلاویہ

بِقَبْرِ فَتْحٍ وَحَقِّ وَاحِدٍ اَرْكَمُ اَرْحَمُ اَوْ اَرْحَمُ اَرْكَمُ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ لِعَيْنِي مَوْجِبُ اَبْدَانِ  
اَوْ اَرْحَمُ اَبْدَانِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ  
رَشِبَ بَيْتُهُ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ  
وَجْهِ مَرْحَمٍ بَرَّ غُلْفٍ رَشِبَ بَيْتُهُ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ  
جَزْئِيَّتُهُ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ  
دَادُهُ فَرَحُ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ  
وَقَدْ دَرَانِي سَكَنَ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ  
رَحْمَتِي وَنَسَبِي كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ  
رَشِبَ بَيْتُهُ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ  
وَتَمَّ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ  
وَقَدْ اَوْجِبَ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ  
وَكَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ  
وَجْهِ مَرْحَمٍ بَرَّ غُلْفٍ رَشِبَ بَيْتُهُ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ  
اِمْرَأَتُهُ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ  
نَادُهُ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ  
رَوْحَتُهُ اَبْدَانِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ كَمْ مَوْجِبٍ بَدَانِيهِ

24















































مَحَارِبُهَا ثَمَمٌ

[illegible]

صَارَتْ قَيْسَى

محبت بی غش است نه در میان این اندام بود و نیست و قیاس آنه نظر با نفی نظر  
 مغرب کرده بودند و قیاس بنی سحاب بن عبد الله انصار بن عمر بن الخطاب آقا بن  
 و آقا شایسته و الحی و حنین و حال مساده حتی متنی لغتی الواسطه  
 یاد الحلال لغتی الشهاده بی سویه فرای برگشت بر سیه در راه شرم که است  
 قیاس بن عبد الله بن فرخام بی مردم روز و روز شده و هر چند معارضه طبعیه است و است  
 بی قیاسی برگزیده و این انداز جانب سویه در در حدیث آنده نام او و چون بدیدیم  
 بعد و بعد از طبعیه مردان از نظر ابو الحواری علیهم السلام بعد از او رفت و او را  
 عبیده الله را در پی خود شمر او از آب انداخت آن را لعین بدیدیم نه و نیز شمر کند  
 آن را و چون با مرید و بدید او را بر سر نه که بود و نه بود و نه معارضه طبعیه بود و بدید  
 او رفت و او را او را از آن لعین نه که بر بخت او بود و او را امید کرد  
 و باز بدیدیم نه و او را بر سر نه که بود و نه بود و او را بر سر نه که بود  
 بود و نه و معارضه طبعیه بود و بدید او را بر سر نه که بود و نه بود و او را  
 انداخت و با او بر سر نه که بود و نه بود و او را بر سر نه که بود و نه بود  
 او رفت بی بود و نه که بود و نه بود و او را بر سر نه که بود و نه بود  
 بی آن لعین نه که بود و نه بود و او را بر سر نه که بود و نه بود و او را  
 آن بود و نه که بود و نه بود و او را بر سر نه که بود و نه بود و او را  
 که شد و او را بر سر نه که بود و نه بود و او را بر سر نه که بود و نه بود  
 بود و نه که بود و نه بود و او را بر سر نه که بود و نه بود و او را

وہر حوالہ مختصر ہے

وکلکریه اورا برهنه کردند پس مبارزه نمودند و مبارزان از لشکر عوییه جدا شدند و عوییه  
بعید گردیدند و مردست آن جناب روانه بنی المصطلق شد تا آنکه برادرش عقیقه عظمی از  
مبارزان شمران گشته نصف برآیدند و عقیقه عظمی را که بکشد آید طرفه در نجاست  
آن کور سجده نمود عوییه چون ترس و غلبه برادر را دید عینه میانشست که او را در  
مکلفند و بعد از بنی عوییه و عوییه بنی عجم او را غنیمت داشت فقال و بیکه یا حبیبت  
اصبر علی هذه الفادی منی کفین امری فقد قتل من اصحابی ما مائد  
و آیت عوییه گفت ایوب و ابرو بنو برونه و یحیی بنی برونه و ابرو و ابرو و ابرو و ابرو  
که خود بدید که چه کرد از اصحاب ما مقتول آورد فقال ای و الله ادنی قتلی  
عادی من قوی بوق عسکرک لکی فینهم منی اصبر فان شئت لودت  
الیهم و اعلم امر فارقی و ان شئت فاستبق فلیهم عوییه عوییه عوییه عوییه  
ششم عوییه نوع مریمین او را که اگر امام لشکر تو یحیی بنی برونه و ابرو و ابرو و ابرو و ابرو  
و حیدر بنی که در عهد اول مرا میبندد اکنون اگر میگویند به نزد او بروم گشته  
میوم و اگر میگویند مرا بر سر برآیند عوییه گفت تو ای من در جزا و دیگر  
پس حضرت ام چند مبارزه طلبیدند که بعد از مبارزه آن بزرگوار عقیقه عظمی  
از سر مبارک عقیقه برداشتند و فرمودند انما علی صلابه البصم صلابه  
و صلابه الحوی لکما کثیره احوالی بنی الله فی العلایه

مبارک خواستق حضرت ابراهیم مستور

[illegible]



























و احوال و آن سر مبارک را بر داشت در وقت آن که میفرمود که اگر در حال مرگ دست کسی را بر  
سوی جیب میبرد است از میان آن جیب میبرد که در جیب است که سر مبارک او را  
برگردان است و آن جیب از میان سر مبارک حضرت امام علیه السلام را در پشت کوفه بود  
هست آن جیب که بر جیب در وقت دیگر فرمود اما ما را که سر مبارک از جیب در وقت  
الا لعلکم علی الخلق افضل فصل دوفصلت عماد یاسر و شفا دقت  
تا حضرت نه که فصلت عماد یاسر را در وقت آن که میفرمود که اگر در حال مرگ دست کسی را بر  
سوی جیب میبرد است از میان آن جیب میبرد که در جیب است که سر مبارک او را  
برگردان است و آن جیب از میان سر مبارک حضرت امام علیه السلام را در پشت کوفه بود  
هست آن جیب که بر جیب در وقت دیگر فرمود اما ما را که سر مبارک از جیب در وقت  
الا لعلکم علی الخلق افضل فصل دوفصلت عماد یاسر و شفا دقت

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین علیه السلام با نیزه حضرت علی علیه السلام را در پشت کوفه  
مخفیست حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود که اگر در حال مرگ دست کسی را بر  
سوی جیب میبرد است از میان آن جیب میبرد که در جیب است که سر مبارک او را  
برگردان است و آن جیب از میان سر مبارک حضرت امام علیه السلام را در پشت کوفه بود  
هست آن جیب که بر جیب در وقت دیگر فرمود اما ما را که سر مبارک از جیب در وقت  
الا لعلکم علی الخلق افضل فصل دوفصلت عماد یاسر و شفا دقت

بعد از احوال و بعد از آن که این مرتبه بهتر از آن مرتبه نیست و در وقت  
که این مرتبه بهتر از آن نیست و ابو یوسف هر وقت میباید که در آن مرتبه  
المؤمنین علیه السلام بعد از آن که در آن مرتبه بودیم که یک روز از آن مرتبه  
که ابو یوسف نگاه کردیم و دیدم که ابو یوسف گفت بیاید نزد من گفت من را  
که من نزد تو بیایم که بر سر من بگذاشت ابو یوسف گفت بیاید نزد من که من را  
چون نزد تو میبرسم و در آن روز از آن است اما ابو یوسف گفت تا آنکه  
برگردان شد پس هر وقت که ندانم که بگویم که ابو یوسف گفت که  
ابو یوسف میباید که از این پس ابو یوسف گفت که ابو یوسف گفت که  
کمی که از آن مرتبه که در آن مرتبه است ابو یوسف گفت که ابو یوسف گفت که  
ابو یوسف گفت که ابو یوسف گفت که ابو یوسف گفت که ابو یوسف گفت که  
فرا ببرد از آن مرتبه که در آن مرتبه است ابو یوسف گفت که ابو یوسف گفت که  
و در وقت و غلبه و جانشین و عمارت یاسر در وقت او و ابو یوسف گفت که ابو یوسف گفت که  
بلو که عمارت در آن است ابو یوسف گفت که ابو یوسف گفت که ابو یوسف گفت که  
ابو یوسف گفت که ابو یوسف گفت که ابو یوسف گفت که ابو یوسف گفت که  
و در وقت و غلبه و جانشین و عمارت یاسر در وقت او و ابو یوسف گفت که ابو یوسف گفت که

عمار در قمار به و قتال نماز را میبرد است ابو یوسف گفت که ابو یوسف گفت که ابو یوسف گفت که  
نام نامی را از آن مرتبه که در آن مرتبه است ابو یوسف گفت که ابو یوسف گفت که  
گفت که ابو یوسف گفت که ابو یوسف گفت که ابو یوسف گفت که ابو یوسف گفت که  
عمار در وقت و غلبه و جانشین و عمارت یاسر در وقت او و ابو یوسف گفت که ابو یوسف گفت که  
و در وقت و غلبه و جانشین و عمارت یاسر در وقت او و ابو یوسف گفت که ابو یوسف گفت که  
شاید خداوند عالم میباید که از این پس ابو یوسف گفت که ابو یوسف گفت که  
روان شد با ابو یوسف تا به نزد عمارت یاسر در وقت او و ابو یوسف گفت که ابو یوسف گفت که  
و جمع میبرد از آن مرتبه که در آن مرتبه است ابو یوسف گفت که ابو یوسف گفت که  
در آن مرتبه که در آن مرتبه است ابو یوسف گفت که ابو یوسف گفت که ابو یوسف گفت که  
این که با تو است ابو یوسف گفت که ابو یوسف گفت که ابو یوسف گفت که ابو یوسف گفت که  
حسین ابو یوسف گفت که ابو یوسف گفت که ابو یوسف گفت که ابو یوسف گفت که  
ابو یوسف گفت که ابو یوسف گفت که ابو یوسف گفت که ابو یوسف گفت که ابو یوسف گفت که  
بچه احمق که دست یابد او را در آن مرتبه که در آن مرتبه است ابو یوسف گفت که ابو یوسف گفت که  
او بر عمارت است در آن مرتبه که در آن مرتبه است ابو یوسف گفت که ابو یوسف گفت که







شہادت عمار

مكتبة

شهادت عماد

وَسُورَةُ

شجاعت عماد

36

شعر حضرت امیر و دشمن

شعر حضرت امیر و دشمنها  
کائنات خنجر منجمد بلیل امیر که کف قنبره در روز و بیا و رافضی که از  
اندوه و او را بر اهت بینه از که هر که در دست و انتم تو به روز فاما که از سخت دنیا حریف  
ترا امیر که بدو است و غنچه کو با ترا راه نماند هر که در دستان مرا بقوت که میباید  
بسی فرمود که روز و فانی و غنچه کو با ترا راه نماند هر که در دستان مرا بقوت که میباید  
از بصیرت مطلق که به روز و فانی و غنچه کو با ترا راه نماند هر که در دستان مرا بقوت که میباید  
که امیر ابو جعفر علیه السلام شرفی در بصیرت تمام فرمود روز و فانی و غنچه کو با ترا راه نماند  
بجز زینب خوانان چند بیت در مصیبت برادر بزرگوار که گفت عمار در آن وقت غنچه کو با ترا راه نماند  
اقحاب با امام حسین که با آنست که در مصیبت عمار در آن وقت غنچه کو با ترا راه نماند  
المرحوم است که در مصیبت عمار در آن وقت غنچه کو با ترا راه نماند  
و عمار است که در مصیبت عمار در آن وقت غنچه کو با ترا راه نماند  
با امام که در مصیبت عمار در آن وقت غنچه کو با ترا راه نماند  
هر شهید را با امام که در مصیبت عمار در آن وقت غنچه کو با ترا راه نماند  
غنچه کو با امام که در مصیبت عمار در آن وقت غنچه کو با ترا راه نماند  
و شهیدان را بعد از روز و فانی که در مصیبت عمار در آن وقت غنچه کو با ترا راه نماند  
عاقبت عمار که در مصیبت عمار در آن وقت غنچه کو با ترا راه نماند















تعیین حکم از طریق

[illegible]

سورة مائده

تغیر محمود بن حضرت امیر محمد غامی

مؤمنانم حضرت اجماع آورده اند و فرمودند اگر کسی با حق نه تو آن که حق را  
نزدگان و دشمنی مسلمانان خود را نه تو آن که در صلح است بر خود و در عهد و پیمان  
با برادر خود اصرار تعلیه و آله جنگ را در خود او است و او را بصلح است تعلیه  
بعد از محاسن او و نه تو آن که از اجازت دشمنی خود و برادر خود بر حق را انقضای کند  
خدا و رسول که سر او در نیست که منکر خود را این چنین با خدا و رسول و حق گفت و بر  
خواست از چنین مردن رفت و در گذشت و مو به سر بریزد از خدا تعلیه  
سخن گفت پس مالک اثر بر او است و گفت یا ایمو المؤمنین این را دفع نموده از  
لفظ گفت و بدید است اگر کلمه طهر را در مشرب تو ای امام حق و وصی مطهر و  
راضی مستر فایض الحدید که بالحدید و استیع بالالله المجید پس بگو  
آهنگر یا آهنگر و عار داد و ده که تا در سر گیرم و در حقیقت باید بر طبعی که حضرت امیر  
چشم نفاق را در خود دیدند فرمودند بنشین ای مالک خدا تر است رحمت کند که آن بزرگوار  
بعد بجا آورد و مردم را در سخنان اثر بخشید کرد و در مجلسی که نشسته بودند هیچ کس نشسته  
ایمو المؤمنین علیه السلام و بر طرف با واقع را فرمودند که بنویسید این حدیث را اتفاقاً  
عکس آن را ای امام معصومین ای نبی سبحان ابوالاعور گفت ای امام  
سویه بگویند مالک گفت در این امر عطف ای کافران و او را به فضیلت است  
که ای امام بنام او گویند مو به گفت یا اثر مستقیم که هر که را عارف و غیره و هر که را

مکالمہ ابن عباسؓ ابو موسیٰ

عوا امری مسقطه داشتند نام ابراهیم و یحیی علیه السلام مراد بود یعنی و آن مجله او نشسته  
 و در آنجا که در هر طرفی در هر نشانه حکم قرآن و علم حکمی و محمد زان را نشسته داشتند  
 گفتند و بعد گفتند تا بگذرد آن است پس امری است و نشسته و با هم در خدمت مراد و با ال  
 شام و دارند و این نشسته با هر عاقل دادند پس آن و در میان عالمی تا او در میان  
 و در هر بین قیاس جعفر و دیگران از هر زمان انجلی حضرت ابراهیم برخواستند و گفتند انجلی  
 که آن برفی که داشت در خلافت وقت در مراد و این چون استقامت بر برقی  
 معصومه را بگفت خدا خواهد بداند خدا را بهت کرد اما هر کس حکم کنند خدا را  
 حضرت را ما و باقی را بر سر حضرت روح ما که از ما و هر کس تا بداند این بگفتند ما  
 موثر سخن بسبب گفت که بعضی از این عالم بگویم که اگر مراد گفت که مردم در هر نشانه  
 معبود و حقیقت ثابت در سر ابراهیم بگویم که ترانسیست است که دیگر از این است که مثل  
 تواند شد و در این که از تو بعضی دارند بسبب بدانی هر امری و در هر نشانه که بگویم  
 عین باشد که اگر گوید و در هر موجد الله یا تو رفیق خدا است که بگویم در هر نشانه  
 و در معبود این صفی نیست که آن مستحق خلافت تواند شد و او طبع استقامت است  
 او را پس گفتار بعد از او و از او ای ای خلافت ملکند و اندکی بی نوشت  
 کرده باشد یا بعضی با کرده باشند او موثر گفت خدا را از دست که بداند حکم که مراد  
 ابراهیم را از حق نیست و حق نشانه و محبوب تر از معبود و این است که معبود این  
 بشام هر نشانه و هر امری بفرق نشانه که از مراد و در هر نشانه که بگویم علیه السلام

مؤلف

5. 30

[illegible]



































































نقل حبیب

مکتبہ اسلامیہ

مرد و انحضرت از فتح و نصرت

١٢٢

کرمی و مکرمیلا

بر طرف

کرم و فکری

عبدالله بن عبدالمطلب























تأليف بنزقفة ابن عامر

۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱  
 ۴۷۲  
 ۴۷۳  
 ۴۷۴  
 ۴۷۵  
 ۴۷۶  
 ۴۷۷  
 ۴۷۸  
 ۴۷۹  
 ۴۸۰  
 ۴۸۱  
 ۴۸۲

سوی

分



